

«رساله حق و حکم» و شرح حال شیخ محمد هادی تهرانی

نعمت ... صفری



چکیده:

این مقاله در سه بخش تنظیم یافته است. در بخش نخست، زندگی نامه شیخ محمد هادی تهرانی، تالیفات و آراء او مطرح شده است. در بخش دوم به موضوع حق و حکم، تاریخچه، کتابشناسی حق و حکم در متون شیعه و سنی و معرفی اجمالی رساله‌ای در همین زمینه از شیخ محمد هادی تهرانی پرداخته شده. و در بخش پایانی متن رساله حق و حکم با تصحیح از روی سه نسخه، آورده شده است.

بخش اول:

شرح حال شیخ محمد هادی تهرانی

مقدمه:

در طول تاریخ به چهره‌های شاخص و برجسته‌ای برمی‌خوریم که به جهت مشی فقهی، سیاسی و فلسفی ناهمگونی که با عرف زمان خود داشته‌اند، زمان را در نوردیدند و نظریاتی ابراز نمودند که به هیچ وجه نتوانست از سوی مردمان و حتی دانشمندان زمان خود مورد هضم قرار گیرد.

از این دست نخبگان می‌توان از میان فقهاء کسانی مانند ملا هادی نجم آبادی
تهرانی،^۱ علامه شیخ محمد هادی تهرانی نجفی را نام برد.
بعضی از این بزرگان^۲ توانستند با قدرت فوق العاده خود، زمان را به دنبال خود
بکشانند و توفیق آن را یافتند که بسیاری از افکار و نظریات خود را در زمان حیات خود
بشناسانند؛ اما فرزاندانی همانند علامه محمد هادی تهرانی، تاکنون که، حدود یک قرن
از وفات او گذشته است، این موفقیت را به دست نیاورده‌اند. به گونه‌ای که آرا و نظریات
فقهی و فلسفی این شخصیت بزرگ هنوز در حوزه‌های علمیّه مورد بی‌مهری قرار گرفته
و به بحث و نقد گذاشته نمی‌شود.
به هر حال، این مقاله تلاشی است بسیار اندک در راه شناساندن این شخصیت
بزرگوار به امید آنکه در این مرحله عقیم نماند و از سوی متفکران پی‌گیری شود.

۱- شیخ هادی در کلام بزرگان

الف - شیخ آقا بزرگ تهرانی از او با عناوین و صفات،

«الشیخ العلامة الفقیه الاصولی المحقق المؤسس الناقد البصیر الخیر کان
من اعظام العلماء والمحققین جامع المعقول والمنقول من الفروع
والاصول من اهل التأسیس والتنقید مرجع التدریس والتقلید وکان
اعجوبة فی الذکاء والدقة»^۳

معرفی می‌نماید؛^۳

ب - علامه سید محسن امین عاملی او را چنین معرفی می‌نماید:

«الاستاذ المحقق صاحب الآثار المشهورة والمطالب المأثورة احد
المؤسسين فی الفنون الشرعیة خصوصاً الاصول»^۴

۱- تاریخ رجال ایران، قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴؛ مهدی بامداد؛ ج ۴، تهران؛ کتابفروش زوار، ۱۳۴۷ هـ.
ش، از ص ۴۰۸ تا ۴۱۰؛

ملا هادی نجم آبادی متولد ۱۲۵۰ هـ. ق. و متوفای ۱۳۲۰ بود. او به وسیله سید صادق طباطبایی
پدر سید محمد طباطبایی مشروطه خواه معروف، تکفیر گشت. بیشتر مشروطه خواهان بعدی از
مردان او به حساب می‌آمدند.

۲- بامراجعه به تاریخ زندگانی امام خمینی در می‌یابیم که ایشان هنگام شروع مبارزه و حتی قبل از آن
با جرمهایی همچون آخوند سیاسی و یا آخوند فلسفه دان از سوی بعضی از روحانیون به قول
ایشان «مقدس نما» طرد و حتی تکفیر شده بود. در اینجا نمونه‌ای از کلام امام (ره) رادر این باره
ذکر می‌کنیم: «در مدرسه فیضیه فرزند خرد سالم مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را
آب کشیدند چرا که من فلسفه می‌گفتم.» (صحیفه نور، ج ۲۱، چاپ اول؛ تهران: انتشارات
سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی ۱۳۶۹ هـ. ش ص ۹۰).

۳- نقیاء البشر. نسخه عکسی حجة الاسلام والمسلمین سید احمد حسینی اشکوری (که از نسخه
اصلی مؤلف (شیخ آقا بزرگ تهرانی) عکس برداری شده است. ص ۱۳۷.

۴- اعیان الشیعه؛ سید محسن امین، ج ۱۰؛ تحقیق: سید حسنامین. بیروت، دار التعارف
للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق، ص ۲۳۳.

- ج - شیخ جعفر شیخ باقر آل محبوبه نویسنده کتاب «ماضی النجف وحاضرها» از شیخ هادی با عنوان «النحریر المدقق» یاد می نماید؛^۵
- د - شیخ محمد حرز الدین که از معاصران ایشان بوده او را با عبارات «كَانَ فِطْنًا مَعِيًّا. وَكَانَ وَجْهًا مِنْ وَجْهِ الْعُلَمَاءِ وَرَكْنًا مِنْ أَرْكَانِهِمْ فَفِيهَا أُصُولِيًّا مَتَكَلِّمًا بَارِعًا تَقِيًّا ثَقَّةً عَدْلًا» معرفی می نماید؛^۶
- ه - صاحب احسن الودیعة در مورد او می گوید:
«... كان عالماً نحريراً وفاضلاً خبيراً و فقيهاً نبیهاً و محققاً و جیهاً صاحب تحقیقات انیقة و تدقیقات رشیقة».^۷

۲- زندگینامه:

او در ۲۰ رمضان سال ۱۲۵۳ هـ. ق. در شهر تهران و در خانواده ای روحانی به دنیا آمد. پدر او «محمد امین» نام داشت که مشهور به «واعظ» بود.

شیخ هادی در بعضی از نوشته های خود، مجلسی اوّل و دوّم را به عنوان جدّ و دایی خود معرفی می نماید و از وحید بهبهانی به عنوان عموی خود یاد می کند.^۸

او پس از گذراندن علوم مقدماتی در تهران، به سوی اصفهان که در آن هنگام بزرگترین حوزه علمی ایران بود، رهسپار گردید و در آنجا خود را از دریای علوم عقلی و نقلی نزد استادان بزرگ هر فن سیراب نمود. پس از آن به تهران بازگشت و پس از توقیف کوتاه در آن شهر، رهسپار عراق گردید. شیخ هادی در دهه سوم زندگانی خود وارد نجف اشرف شد و سالهای آخر درس شیخ مرتضی انصاری را درک نمود. پس از وفات شیخ در سال ۱۲۸۱ هـ. ق. او به کربلا عزیمت کرد و در آنجا از خرمن درس شیخ عبدالحسین معروف به شیخ العراقین، که گفته می شود دایی او بود^۹، خوشه ها چید.

پس از وفات شیخ العراقین در سال ۱۲۸۶ هـ. ق. شیخ هادی دوباره به نجف بازگشت. و در آنجا پس از مقداری تلمذ نزد شاگرد بزرگ شیخ یعنی میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ، که فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد، خود حوزه دینی مستقلی تشکیل داد.

۵- ماضی النجف وحاضرها؛ ج ۳ چاپ دوّم، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۶ هـ. ق، ص ۲۹۷.

۶- معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء؛ شیخ محمد حرز الدین؛ ج ۳، تعلیق: محمد حسین حرز الدین، قم: کتابخانه آیت ا... العظمی نجفی مرعشی، ۱۴۰۵ هـ. ق. ص ۲۲۵.

۷- احسن الودیعة او تتمیم روضات الجنات؛ محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی؛ ج ۱، بغداد: مطبعة النجاح، ص ۱۶۶.

۸- نقباء البشر. ص ۱۳۷.

۹- مقدمه اشعه نور. برای اطلاع بیشتر از احوال این مرجع تقلید مراجعه شود به اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

شیوایی بیان، عمق تحقیق و تیزبینی و خوش سبکی تدریس باعث شد تا شاگردان فراوانی به حلقه درس او درآمدند و در همه جا از او به نیکی یاد کردند و صحبت درس او به همه محافل کشیده شد.^{۱۰}

ماجرای تکفیر

یکی از ویژگیهای شیخ هادی این بود که در همه حال استقلال رأی خود را حفظ می نمود و هر گاه با دلیل به مطلبی می رسید، بدون تردید آن را ابراز می کرد، و در این راه از کثرت و عظمت مخالفان خود بیم و هراسی به دل راه نمی داد، که شاهد صدق این مدعا را می توان در بسیاری از نظریات فقهی، اصولی و فلسفی او جستجو کرد.^{۱۱} این ویژگی باعث شده بود تا شیخ هادی آرای بزرگان معاصر خود را نقد کند؛ بزرگانی همانند شیخ انصاری که هنوز سیطره علمی خود را بر حوزه های علمیه آن زمان حفظ کرده بود^{۱۲} و این ویژگی بود که بهانه به دست مخالفان شیخ هادی داد تا سرانجام او را تکفیر نمودند.

و اما ماجرای تکفیر: با مطالعه اوضاع حوزه علمیه نجف در آن هنگام در می یابیم که اختلافاتی بین میرزا حبیب الله رشتی «ره»^{۱۳}، که یکی از بزرگترین شاگردان شیخ انصاری به شمار می رفت و به عنوان یکی از مبرزترین شارحان افکار شیخ به حساب می آید، و شیخ هادی تهرانی، که یکی از بزرگترین ناقدان افکار شیخ بود، وجود داشت. اما در این میان طبق معمول، این اطرافیان و بعضی از شاگردان دو طرف بودند که آتش بیاری معرکه را به عهده داشتند. اطرافیان شیخ هادی درباره او غلو فراوان می نمودند و او را از بیشتر علمای معاصر و حتی قدام برتر می دانستند. و اطرافیان میرزا حبیب الله نیز طعن بر شیخ هادی را بر خود جایز می شمردند و در این راه توده عظیم عوام را به همراه خود یدک می کشیدند.^{۱۴}

جنگ سرد لفظی بین دو گروه همچنان ادامه داشت تا اینکه در مجلس ترحیم یکی از علمای نجف، که بسیاری از بزرگان و علما حضور داشتند، یکی از اطرافیان میرزا حبیب الله رشتی که کنار او نشسته بود، برخاست و با صدای بلند گفت:

۱۰- با استفاده از: اعیان الشیعه، ج ۱۰ ص ۲۳۳، نقباء البشر، ص ۱۳۷، احسن الودیعه ج ۱ ص ۱۶۶ به بعد. علمای معاصرین. حاج ملاعلی واعظ خیابانی تبریزی. تهران، کتابفروشی اسلامیه. ۱۳۶۶ هـ. ق. ص ۷۳ به بعد. مقدمه اشعه نور. معارف الرجال، ج ۳ ص ۲۲۵ به بعد. ریحانة الادب ج ۱ ص ۳۵۸ و ...

۱۱- به بعضی از این موارد تحت عنوان «آرای شیخ هادی» اشاره خواهیم کرد.

۱۲- کتبی همانند محجة العلماء سر تا سر نقد آرای شیخ انصاری است.

۱۳- متوفای ۱۳۱۲ هـ. ق. برای اطلاع بیشتر از احوالات این عالم بزرگوار مراجعه شود به اعیان الشیعه ج ۴ ص ۵۵۹.

۱۴- با استفاده از اعیان الشیعه، ج ۱۰ ص ۲۳۳.

«آن فنجان قهوه ای را که شیخ هادی از آن نوشیده است، بشویید.»

این جمله با توجه به سکوت میرزا حبیب الله، تکفیر از سوی ایشان تلقی شد. در همان هنگام درحالی که ولولۀ بزرگی در میان جمعیت به راه افتاده بود، شیخ محمد حسین کاظمی، صاحب کتاب هدایة الانام، که از همشاگردیهای شیخ هادی بود،^{۱۵} فوراً دستور داد تا کوزه آبی آوردند و از شیخ هادی خواست تا مقداری از آن بنوشد و سپس خود باقیمانده آن را نوشید.

این حرکت باعث کم رنگ تر شدن تکفیر در میان مردم شد و بنا به اظهار نظر برخی از تراجم نگاران اگر این حرکت شیخ محمد حسین نبود، شیخ هادی به کلی از انظار مردم می افتاد.^{۱۶} نکاتی که درباره این جریان باید توجه داشت به شرح زیر است:

اولاً: این تکفیر به صورت حکم از زبان یک فقیه دینی خارج نشده است؛ زیرا چنانچه گفته شد مکفر شخص میرزا حبیب... نبود بلکه یکی از اطرافیان او بود؛ ثانیاً: جمله ادا شده صراحت در حکم به تکفیر ندارد؛ زیرا شستن فنجان قهوه اعم از کافر بودن شخص نوشنده است؛

ثالثاً: سکوت میرزا حبیب... را نمی توان به عنوان تأیید تلقی کرد؛ زیرا با توجه به شخصیت زاهدانه او و پرهیز آن بزرگوار از جنجال و نیز به لحاظ جو مجلس در آن هنگام، شاید ایشان برای خود چاره ای جز سکوت نمی دیده است؛ وابعاً: با مراجعه به افکار و آرای شیخ هادی هیچ دلیلی بر کفر ایشان نمی توان یافت و میرزا حبیب... و دیگر بزرگان نیز غافل از این نکته نبودند؛

خامساً: عمل شجاعانه شیخ محمد حسین کاظمی نشانگر آن است که تکفیر از سوی میرزا حبیب... و به صورت یک حکم وارد نشده است، چرا که حکم حاکم معمولاً از سوی حاکمان شرعی دیگر نقض نمی شد.^{۱۷}

علاوه بر این، اگر بفرض محال تکفیر بصورت حکم وارده شده بود، نقض آن از سوی شیخ محمد حسین کاظمی دلیل برفساد مستند آن حکم بود و به طور کلی آنچه که معتبر به شمار می رفت، حکم لاحق بود نه حکم سابق.

به هر حال پس از این جریان، شهر نجف به دو گروه تقسیم شد: گروه اکثریت که مخالف شیخ هادی بودند و گروه بسیار کمی از علما و بزرگان مانند شیخ محمد حسین کاظمی و ملا محمد ایروانی^{۱۸} و دیگران که به دفاع از شیخ هادی می پرداختند.

۱۵- متولد ۱۲۳۰ متوفای ۱۳۰۸ هـ. ق. هردو شاگرد شیخ علی بن شیخ حسین بن شیخ محمد بن شیخ آل عبدالرسول بوده اند. (ماضی النجف وحاضرها، ج ۳، ص ۲۰)

۱۶- احسن الودیعة ج ۱ ص ۱۶۷ و مقدمه اشعه نور.

۱۷- درباره مسأله نقض حکم حاکم و شرایط آن مراجعه شود به جواهر الکلام. شیخ محمد حسن نجفی. تعلیق و تصحیح و تحقیق: محمود قوچانی. تهران، دار الکتب الاسلامیة ج ۴۰. ص ۹۴ به بعد.

۱۸- یکی از مراجع تقلید متوفای سال ۱۳۰۶ هـ. ق. (اعیان الشیعة ج ۹ ص ۱۸۰) با توجه به سال وفات این بزرگوار چنین به دست می آید که شیخ هادی حداقل ۱۵ سال از عمر خود را با این اتهام گذراند.

در این زمان میرزای شیرازی بزرگ که زعامت و مرجعیت عامه شیعیان را در دست داشت، در سامرا به سر می‌برد. و با آنکه شناخت شخصی از شیخ هادی داشت، اما قوت مخالفان شیخ هادی و ترس از تفرقه بیشتر باعث شد تا از شیخ هادی دفاعی به عمل نیاورد. شدت تبلیغات علیه شیخ هادی به اندازه‌ای شدید بود که بسیاری از شاگردان را از دور او پراکنده کرد.

شیخ هادی در این زمان، درس صبح و عصر را در خانه خود و درس شب را تابستانها در پشت بام کفش کن شرقی صحن مقدس حضرت علی علیه السلام که در طرف قبله واقع شده است، و زمستانها در حجره‌ای واقع در جنوب غربی زوایه صحن مقدس افاده می‌کرد. در این زمان با آنکه بسیاری از فضیلاي عرب و فارس میل حضور در درس ایشان را داشتند، اما از ترس مردم در آن شرکت نمی‌کردند و شاگردان شیخ در این زمان از پانزده نفر تجاوز نمی‌نمود و بعضی از این شاگردان، شب‌ها با عبای به سرکشیده و ترسان از دیده شدن به درس شیخ حاضر می‌شدند.^{۱۹}

از کلمات صاحب اعیان الشیعه چنین برمی‌آید که پس از چندی هجوم دیگری از سوی علمای نجف علیه شیخ انجام شد که به گفته وی که شاهد عینی ماجرا بوده است، در این هجوم تنها تعداد اندکی از علما مانند شیخ آقا رضا همدانی^{۲۰} و شیخ محمد طه نجف^{۲۱} حضور نداشتند.^{۲۲}

در این میان حادثه‌ای اتفاق افتاد که تا حدی به بازسازی چهره شیخ در میان مردم کمک کرد؛ آن حادثه از این قرار بود که: پدر شیخ در تهران وفات یافت و جسد او را به نجف منتقل نمودند در این میان، تعدادی از بزرگان نجف از شیخ خواستند که برجسد پدر نماز گزارد و خود پشت سر او به نماز ایستادند.^{۲۳}

علل و زمینه‌های تکفیر و طرد:

به طور کلی می‌توان امور زیر را به عنوان علل و زمینه‌های تکفیر و طرد برشمرد:
۱. گفته می‌شود:

ایشان دارای زبانی تند علیه علما و فقها و بزرگان شیعه بود. و به هنگام نقد اقوال آنان غیر محترمانه با آنان برخورد می‌نمود. و حتی گفته‌اند: او حاشیه‌ای بر رسائل شیخ انصاری با عنوان «الحسام المنتضی علی الشیخ

۱۹- با استفاده از اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۳ و مقدمه اشعه نور.

۲۰- متوفای ۱۳۲۲ هـ. ق. و از اساتید صاحب اعیان الشیعه. برای اطلاع بیشتر از احوال این عالم زاهد مراجعه شود به اعیان الشیعه ج ۷، ص ۱۹.

۲۱- متوفای ۱۳۲۳ هـ. ق و از استادان صاحب اعیان الشیعه و از مراجع تقلید زمان خود، اعیان الشیعه ج ۹، ص ۳۷۵.

۲۲- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۳۳.

۲۳- معارف الرجال، ج ۳، ص ۲۲۶.

مرتضی^{۲۴} (یعنی: شمشیر برآن کشیده شد، علیه شیخ مرتضی) نگاشت. و نیز گفته شده است که بعضی اوقات در درس خود خطاب به شیخ حسن^{۲۵} پسر صاحب جواهر می گفت: پدر تو شبی که این مطلب را می نگاشت، دم پختک ماش خورده بود.^{۲۶}

این طرز برخورد به علاوه حسادت بعضی به جهت حدّت ذهن و شلوغی درس ایشان زمینه پدید آورد تا از این نقطه ضعف در راه طرد ایشان استفاده نمایند؛ اما در این میان صاحب احسن الودیعة در مقام دفاع چنین می گوید:

«به طور کلی ما در میان کتب ایشان صدق این اتهام را ندیدیم و نیافتیم. بلکه در کتب خود از علمای شیعه با حسن تعبیر یاد می کند و گمان من برآن است که بعضی از مغرضان و مفسدان که قصد هتک شعائر خداوند را داشتند امر را بر علامه رشتی وارونه جلوه داده اند؛ با این حال من گمان نمی کنم که علامه رشتی (ره) چنین سخنی گفته باشد بلکه این سخن را به دروغ به او نسبت داده اند»^{۲۷}

۲. در بعضی از نوشته ها آمده است که به شیخ هادی اتهام شیخی گری^{۲۸} زدند.^{۲۹} و شاید نگاشتن رساله ای با عنوان «الردّ علی الشیخیّة»^{۳۰} از سوی شیخ هادی به جهت رفع این اتهام باشد؛

۳. با بررسی کتب ایشان می توان به صورت احتمال نگاشتن بعضی از آنها را به جهت رفع اتهام دانست؛ مثل «رسالة فی الردّ علی من زعم ان علم الله لا يتعلق بالمعدومات» و یا رساله جواب نه سؤال: که در آن سؤالاتی از این قبیل یافت می شود: در توهین علماء، اجتهاد به اتکای عقل، انقطاع نسب سادات، عدم احتیاج به ائمه علیهم السلام، علم خداوند به جزئیات، مورد مصرف سهم امام علیه السلام، شرب خمر، حرمت لواط و پول گمرک؛^{۳۱}

۲۴- ظاهراً منظور همان محجة العلماء است. در ابتدای محجة العلماء ناشر عبارتی دارد که دلالت بر نامگذاری این کتاب به محجة العلماء از سوی ناشر می کند نه از سوی مؤلف.

۲۵- بعید به نظر می رسد که فرزند صاحب جواهر در درس شیخ هادی شرکت کرده باشد. بلکه آنچه نزدیکتر به صواب است آن است که این «شیخ شریف بن شیخ عبدالحسین بن شیخ محمد حسن صاحب جواهر» بوده که در درس شیخ هادی حاضر می شده است.

۲۶- اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۲۳۳.

۲۷- احسن الودیعة، ج ۱، ص ۱۶۷.

۲۸- شیخیة یا کشفیه به پیروان شیخ احمد بن زین الدین احسانی (۱۲۴۱-۱۱۶۶) اطلاق می شود که برای رهبر خود ادعای کشف و الهام می کردند. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به اعیان الشیعة،

ج ۲. از ص ۵۸۹ تا ص ۵۹۳.

۲۹- معارف الرجال ج ۱، ص ۲۲۶.

۳۰- مقدمه اشعة نور.

۳۱- مقدمه اشعة نور.

۴. شیخ هادی در جلد اول محجة العلماء از صفحه ۱۵۷ تا صفحه ۱۷۸ درباره تحریف قرآن بحث می کند و با دلایل فراوان تحریف چه در جهت نقصان و چه در جهت زیادت را اثبات می نماید. اما در پایان بحث فقط نصف صفحه ۱۷۸ را به رد دلایل اختصاص می دهد. و قرآن را مصون از تحریف معرفی می کند؛ شاید این نوع بحث، باعث وارد شدن اتهام اعتقاد به تحریف به ایشان و طرد ایشان شده باشد.

وفات شیخ هادی:

سرانجام شیخ هادی پس از تحمل عمری رنج و مشقت و اتهام در سن ۶۸ سالگی^{۳۲} چهارشنبه دهم شوال ۱۳۲۱ هجری قمری یک ساعت به اذان صبح مانده به مرض سل در خانه خود که در محله عمارت نجف واقع بود، از این دار بلا به دار بقا هجرت نمود و در حجره جنوب غربی صحن مقدس حضرت علی علیه السلام یعنی همانجا که صاحب مفتاح الکرامه^{۳۳} مدفون است دفن شد، همان حجره ای که سال های غریبانه در آنجا به تدریس می پرداخت^{۳۴} بازماندگان ایشان فقط دختری به نام فاطمه بود که همسر میرزا احمد طهرانی شد که هر دو در سنین جوانی از دنیا رفتند^{۳۵}

به نقل صاحب اعیان الشیعة یکی از شعرا در ماده تاریخ وفات آن بزرگوار چنین سروده است:

جاور فی الخلد امام الهدی وهادی الامة للحسنیین
واستوطن الخلد فارحته «طابت جنان الخلد للهادیین» (۱۳۲۱)

۳- اساتید:

شیخ هادی در تهران، اصفهان - نجف و کربلا از محضر اساتید فراوانی در علوم معقول و منقول خوشه چینی نمود که در اینجا به ذکر نام بعضی از آنان اکتفا می کنیم:

۱. سید حسن مدرس؛
 ۲. سید محمد شاهشانی، (این دو، استادان او در اصفهان و در علوم شرعی بودند)؛
 ۳. سید محمد باقر (صاحب روضات الجنات)؛
 ۴. برادرش سید محمد هاشم (صاحب مبانی الاصول).
- شیخ هادی در نزد این دو بزرگوار در اصفهان علوم تفسیر، رجال، فقه و اصول را تلمذ نمود؛

۳۲- مقدمه اشعه نور، سن او را ۸۲ سال نوشته که با توجه به تاریخ تولد و وفات (۱۳۲۱- ۱۲۵۳) صحیح نمی باشد.

۳۳- سید جواد عاملی متولد حدود ۱۱۶۴ و متوفای ۱۲۲۶ هـ. ق. اعیان الشیعة ج ۴ ص ۲۸۸.

۳۴- مقدمه اشعه نور و معارف الرجال ج ۱، ص ۲۲۶.

۳۵- مقدمه اشعه نور.

۵. در بعضی از کتب آمده است: ایشان در اصفهان علوم عقلی را نزد شاگردان فیلسوف معروف ملّا علی نوری فراگرفت، بدون اینکه ذکری از نام آن شاگردان شده باشد؛
۶. شیخ مرتضی انصاری (در نجف اشرف)؛
۷. شیخ عبدالحسین تهرانی معروف به شیخ العراقین (در کربلا)؛
۸. میرزا محمد حسن شیرازی (در نجف)؛
۹. شیخ علی بن شیخ حسین بن شیخ محمد بن الشیخ آل عبدالرسول عبسی حکیمی. که شیخ هادی به همراه همشاگردی و مدافعش شیخ محمد حسین کاظمی مدتی نزد او تحصیل نمودند؛
۱۰. شیخ محمد فاضل ایروانی.^{۳۶}

۴- شاگردان:

طبیعتاً پس از جریان تکفیر نام بسیاری از شاگردان به جهت ترس از سرایت تکفیر در تاریخ به فراموشی سپرده شده است. مجموع اسامی شاگردانی که ما از منابع مختلف توانستیم به دست آوریم به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

۱. حاج میرزا احمد آقا تبریزی؛
۲. میرزا ابراهیم تبریزی؛
۳. آقا میرزا جعفر آقا تبریزی؛
۴. شیخ حسن لنکرانی؛
۵. شیخ حسین کروی؛
۶. شیخ شریف بن شیخ عبدالحسین بن شیخ محمد حسن صاحب الجواهر؛
۷. آقا میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی، از علما و مراجع تقلید تبریز، این بزرگوار بعضی از کتب شیخ هادی مانند اتقان، بیع، و صلوة شیخ هادی را شرح و حاشیه کرده است؛
۸. شیخ عبدالرضا بن شیخ مهدی بن شیخ راضی؛
۹. حاج میرزا عبدالعلی آقا؛
۱۰. شیخ عبدالکریم جرجانی؛
۱۱. شیخ عبدالکریم یزدی حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)؛
۱۲. عبدالله بن محمد حسن هشرودی؛
۱۳. شیخ علی بن شیخ محمد رضا (از نوادگان شیخ جعفر کاشف الغطاء)؛

۳۶- مصادر نام استادان شیخ هادی عبارتند از: اعیان الشیعة ج ۱۰، ص ۲۳۳ - نقباء البشر. ص ۱۳۷، معارف الرجال ج ۳، ص ۲۲۵ به بعد. ماضی النجف وحاضرها، ج ۳، ص ۲۰. احسن الودیعة، ج ۱، ص ۱۶۶ مقدمه اشعة نور و...

۱۴. آقا شیخ علی اصغر خطایی؟
 ۱۵. میرسید علی نجف آبادی؟
 ۱۶. آقا شیخ فیاض الدین سرخه ای زنجانی (صاحب کتاب «ذخائر الامامة في الخمس» که در آن برای اولین بار نظریه وحدانی بودن خمس و حق الاماره بودن آنرا با استفاده از آیه خمس به اثبات رسانید)؟
 ۱۷. شیخ مجید خویی؟
 ۱۸. شیخ محسن بن محمد تقی نجفی؟
 ۱۹. شیخ محسن کوهکمری گرگری؟
 ۲۰. شیخ محمد حسین ارموی؟
 ۲۱. شیخ محمد علی قمی؟
 ۲۲. شیخ محمود بن محمد بن یاسین بن ذهب ظالمی؟
 ۲۳. شیخ مصطفی خویی مرتضوی؟
 ۲۴. سید ناصر بن سید هاشم میرزی احسانی؟
 ۲۵. آقا میرزا یوسف آقا مجتهد.^{۳۷}

۵- تألیفات:

بعضی از تألیفات شیخ در زمان حیات او به چاپ رسید و برخی دیگر بعد از وفات او به زیور طبع آراسته شد اما هنوز بسیاری از نوشته های این عالم متفکر به صورت خطی در گوشه کتابخانه های شخصی و عمومی و دور از دسترس همگان قرار دارد و متأسفانه بسیاری از این تألیفات در کتابخانه های شهر نجف بود، که هم اکنون از سرنوشت آنها اطلاعی در دست نیست.

در اینجا ما سعی کرده ایم با استفاده از منابع مختلف اسامی تألیفات ایشان را جمع آوری کنیم، با این تذکر که:

اولاً در کتب مختلف، نام تألیفات بعضاً متفاوت ذکر شده است؛
 ثانیاً: با دقت در نام و عنوان تألیفات، بعضی از این عنوانهای متعدد نام یک کتاب

است.

و اما تألیفات ایشان به ترتیب حروف الفبا به شرح زیر است:

۱. الاتقان: این کتاب حاوی مباحث اصول فقه از ابتدا تا مبحث مشتقات می باشد. که هنوز به چاپ نرسیده است و فقط نسخه خطی آن به همراه رساله حق و حکم در مجموعه شماره ۸۵۸۴ کتابخانه آیت... العظمی نجفی مرعشی موجود است؛

۳۷. مصادر نام شاگردان شیخ هادی علاوه بر مصادر فوق عبارت است از: ماضی النجف وحاضرها، ج ۳، ص ۳ و ص ۲۹۷، تراجم الرجال، ج ۱، صفحات ۲۱، ۱۵۱، ۱۶۵ و ۳۱۷. والذریعة در موارد مختلف.

- شاگرد میرزا ایشان میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی، شرحی با عنوان شرح الاتقان نگاشته است؛
۲. ارجوزة فی الصلح : ظاهراً این همان کتاب الرضوان است که در ابتدای آن دوازده بیت شعر درباره کتاب و موضوع آن سروده است؛
۳. اصول دین: نسخه خطی این کتاب در مجموعه ای از کتب شیخ هادی با عنوان «حق یقین فی معرفة اصول الدین» به شماره ۳۱۳۵ در کتابخانه آیت ا... العظمی نجفی مرعشی موجود است. که برگ ۶۴ تا ۱۴۸ این مجموعه را به خود اختصاص داده است. و مؤلف در آن به رد فصوص و شرح قیصری می پردازد؛
۴. اصول الفقه: این کتاب شامل مبحث مقدمه اصول تا بحث اوامر می باشد و اینکه آیا تألیف خود شیخ هادی یا تقریر درس اوست، مشخص نیست؛^{۳۸}
۵. پاسخ دو شبهه: این کتاب نیز در مجموعه «حق یقین» مندرج است که از برگ ۱۵۲ تا ۱۶۱ را به خود اختصاص داده است. این دو شبهه یکی عرفانی^{۳۹} و دیگری درباره فایده امام غائب در زمان غیبت است؛
۶. تسمیم الکرّ: نسخه خطی این رساله در مجموعه شماره ۸۵۱۲ به همراه «مسألة الرضاع» در کتابخانه آیت ا... مرعشی نجفی موجود است؛
۷. تحقیق الماهیه والوجود: از این کتاب با عنوانهای «رسالة فی الفرق بین الوجود والماهیه»، «رسالة فی الوجود والماهیه ونفی الوجود الذهنی» نیز یاد شده است. نسخه خطی این کتاب در مجموعه شماره ۳۱۳۵ کتابخانه آیت ا... مرعشی با عنوان «حق یقین» موجود می باشد. در این کتاب مصنف به اثبات اتحاد ماهیت و وجود ونفی وجود ذهنی می پردازد؛
۸. تعارض الادلة: شاید همان کتاب «رسالة فی التعادل والتراجیح» است که احتمالاً جزئی از کتاب «محنة العلماء» می باشد. شیخ آقا بزرگ می گوید: «من نسخه ای ناقص از این رساله را دیده ام». و در جای دیگری از این کتاب با عنوان «رسالة فی تعارض الادلة - و بیان الفرق بین الوجود والحکومة» یاد می کند؛^{۴۰}
۹. تفسیر آیه النور (رسالة النور): این کتاب به زبان عربی چاپ شده است و دانشمند محترم جناب شیخ حسن مصطفوی آن را به فارسی با عنوان «اشعه نور» ترجمه نموده است؛
۱۰. جواب ۹ سؤال: قبلاً این سؤالات را به نقل از مقدمه اشعه نور ذکر نمودیم.

۳۸- فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت ا... العظمی مرعشی نجفی. سید احمد حسینی اشکوری.

قم، کتابخانه آیت ا... مرعشی. ج ۲۳، ص ۹.

۳۹- این شبهه از این قرار است: «ان المعرفة فرع ادراك المعروف والعبادة فرع ادراك المعبود فيجب ان يكون المعروف والمعبود في صقع العارف والعابد.»

۴۰- الذريعة؛ ج ۴، ص ۲۰۴ و ج ۱۸، ص ۱۴۹.

۱۱. حاشیه بررسائل عملیه: شیخ هادی حاشیه‌های مختلفی بررسائل عملیه بزرگان دارد که بعضی از آنها از این قرار است: «حاشیه برجامع عباسی» - «حاشیه بررساله وحید بهبهانی». «حاشیه برمنهج الرشاد شیخ جعفر شوشتری». «حاشیه برنجاه العلماء صاحب جواهر»؛
۱۲. الحق اليقين في معرفة اصول الدين: نسخه خطی این عنوان با شماره ۳۱۳۵ در کتابخانه آیت ا... مرعشی در ۱۶۱ برگ وجود دارد که در آن علاوه بر کتاب مذکور کتاب‌های «تحقیق الماهیه والوجود»، «اصول دین» و «پاسخ دو شبهه» نیز مندرج است.
- مصنف در کتاب حق اليقين نیز به اثبات نظریه اتحاد وجود و ماهیت ورد وحدت وجود می‌پردازد.
۱۳. ذخائر النبوة في احكام الخيار، این کتاب بارها چاپ شده است؛
۱۴. رساله تحريف الكتاب: ظاهراً این کتاب عنوان همان مباحثی است که در بحث حجیت ظن در جلد اول «محجة العلماء» از ص ۱۵۸ تا ص ۱۷۸ نموده است؛
۱۵. رساله الحق والحكم: این کتاب در سال ۱۳۳۳ هـ. ق. در کتاب براهین الحق که حاوی رساله‌های سید محمد مولانا تبریزی است، چاپ شد. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه‌های آیت ا... مرعشی و مسجد اعظم قم (به شماره ۲۲۰۵) موجود می‌باشد؛
۱۶. رساله في ابطال التنجيم: از این کتاب تنها «اعیان الشیعة» و «معارف الرجال» نام برده‌اند؛
۱۷. رساله في اتحاد الماء واتصاله وكيفية التطهير: این کتاب بنا به نوشته مقدمه اشعه نور در ۷۵ صفحه رحلی در سال ۱۳۱۴ هـ. ق. نگاشته شده است، که نسخه‌ای از آن نزد مؤلف اشعه نور موجود است.
۱۸. رساله في الامانه؛
۱۹. رساله في التعادل والتراجيح: ظاهراً همان کتاب تعارض الادلة است که گفته شد احتمالاً بخشی از محجة العلماء است؛
۲۰. رساله في حكم المسافر في القصر والاتمام: از این کتاب معارف الرجال واحسن الودیعة نام برده‌اند و نیز ناشر محجة العلماء در پایان جلد اول این کتاب را معرفی می‌کند. شاید این رساله بخشی از کتاب الصلاة ایشان باشد؛
۲۱. رساله في رد الشيخية: صاحب اشعه نور در مقدمه می‌گوید: «نسخه خطی این کتاب در ۲۳ صفحه خشتی نزد ما موجود است و در جواب دو سؤال می‌کوشد که ۱- آیا در مقام عبادت محتاج به واسطه هستیم یا نه؟ ۲- فایده امام غائب چیست؟»
- با این وصف این کتاب همان کتاب «پاسخ دو شبهه» است که به آن اشاره شد؛

۲۲. رساله فی الردّ علی من زعم ان علم الله لا يتعلق بالمعدومات: در اعیان الشیعة به جای «ان علم الله»، «ان الله» ذکر شده است؛ شاید این رساله جزئی از کتاب «جواب ۹ سؤال» باشد؛
۲۳. رساله فی سهو النبی ﷺ: مقدمه اشعه نور از این کتاب نام می برد؛
۲۴. رساله فی علم الرجال: اعیان الشیعة از این کتاب نام برده است؛
۲۵. رساله فی علم الصوت: احتمالاً همان «کتاب فی الغناء» است که نزد صاحب اشعه نور موجود است؛
۲۶. رساله فی مناسک الحج: صاحب احسن الودیعه می گوید: این رساله به گونه ای عجیب نوشته شده است؛
- معارف الرجال نیز از این کتاب یاد کرده است؛
۲۷. رساله فی منجزات المریض: شاید جزئی از «کتاب الوصیة» است؛
۲۸. رساله فی الموسعة والمضایقة: این کتاب پس از محجة العلماء نوشته شده است و در ۱۶۰۰ سطر نزد صاحب اشعه نور موجود است؛
۲۹. رساله فی النحو؛
۳۰. رساله فی الوقف: این کتاب را تنها صاحب «معارف الرجال» ذکر نموده است؛
۳۱. رساله مستقلة فی تقوی العالی بالسافل: از این کتاب در «نقباء البشر» و نیز در پایان «محجة العلماء» از قول ناشر یاد شده است و به احتمال زیاد بخشی از کتاب «ودائع النبوة فی الطهارة» است؛
۳۲. الرضوان فی الصلح: این کتاب به همراه کتاب «ذخائر النبوة فی احکام الخیار» چاپ شده است. که از صفحه ۲۶۳ تا صفحه ۴۴۰ چاپ سال ۱۳۹۰ هـ. ق مکتبه دار العلم بهبهانی. اهواز را تشکیل می دهد؛
۳۳. شرح کتاب البیع من شرایع الاسلام: احتمالاً همان «کتاب البیع» ایشان است که در ۱۶۳ صفحه خشتی در سال ۱۳۲۰ هـ. ق. در زمان حیات مؤلف به چاپ رسیده است؛
۳۴. فتوی المجتهد ورجوعه عنه: شیخ آقا بزرگ از این کتاب یاد می کند.^{۴۱} و احتمالاً جزئی از «کتاب الاجتهاد والتقلید» است؛
۳۵. الفرق بین البیع والصلح: «الذریعة»^{۴۲} و «معارف الرجال» از این کتاب یاد می کنند.
۳۶. فوائد متفرقة: «الذریعة» این کتاب را چنین معرفی می کند: این کتاب دارای فواید مختلفی است از جمله: تقسیم اجزای قضیه به موضوع و محمول و نسبت و تقسیم

۴۱- الذریعة؛ ج ۱۶، ص ۱۲۲.

۴۲- الذریعة؛ ج ۱۶، ص ۱۷۵.

ابواب علوم به سه باب. ۴۳

۳۷. کتاب الاجتهاد والتقليد: صاحب اشعة نور می گوید: این کتاب به صورت ناقص در ۷۰۰ صفحه نزد ما موجود است که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. کتابت شده است و احتمال می رود که تقریر درس شیخ هادی باشد؛
۳۷. کتاب الارث: صاحب اشعة نور می گوید: این کتاب شامل ۱۳۶ صفحه خشتی است؛
۳۹. کتاب البیع: این کتاب در سال ۱۳۲۰ هـ. ق. به چاپ رسیده است. و به گفته خانبابا مشار در سال ۱۳۴۲ هـ. ق. نیز در ۱۷۹ صفحه وزیري در تهران از چاپ درآمد است؛^{۴۴}
۴۰. کتاب التوحيد: احتمالاً همان عربی «اصول دین» است؛
۴۱. کتاب الرضاع: صاحب اشعة نور می گوید: این کتاب در ۲۷ صفحه خشتی می باشد. لازم به تذکر است که یک برگ تحت عنوان مسألة فی الرضاع نیز در براهین الحق به چاپ رسیده است؛
۴۲. کتاب الزکاة: به گفته مقدمه اشعه نور این کتاب در ۱۳۶ صفحه خشتی در بعضی از کتابخانه های نجف موجود است؛
۴۳. کتاب الصلاة: این کتاب در سال ۱۳۲۰ هـ. ق. به چاپ رسیده است که شامل مباحث نماز تا مقداری از مباحث نماز مسافر می باشد؛
۴۴. کتاب الصوم: به نوشته اشعه نور این کتاب به خط مؤلف در ۱۰۰ صفحه در کتابخانه تبریزی نجف موجود است؛
۴۵. کتاب الصلح بلا عوض: این کتاب نیز به نوشته اشعه نور در ده صفحه خشتی در کتابخانه تبریزی نجف موجود است؛
۴۶. کتاب الطهارة: این کتاب همان ودائع النبوة است که در دو جلد به چاپ رسیده است؛
۴۷. کتاب فی الغناء: به نوشته اشعه نور این کتاب شامل ۵۵ صفحه خشتی است که ۲۵ صفحه آن اختصاص به «حقیقة الصوت» دارد؛
۴۸. کتاب القضاء: به نوشته صاحب اشعه نور نسخه ناقص این کتاب که در سال ۱۳۰۳ هـ. ق. نوشته شده نزد ایشان موجود است؛
۴۹. کتاب الوصیة: اعیان الشیعة از این کتاب نام برده است؛
۵۰. محجة العلماء: این کتاب در دو جلد است که جلد اول شامل مباحث قطع وظن تا مقداری از مباحث حجیت ظواهر و جلد دوم آن در اصالة البرائة، اشتغال، استصحاب و تعادل و ترجیح می باشد.
- تمام این کتاب ناظر به اقوال شیخ انصاری (ره) ورد و ایراد آن می باشد. هر دو

۴۳- الذریعة؛ ج ۱۶، ص ۳۵۷.

۴۴- مؤلفین کتب چاپی. تهران: چاپخانه نگین. ۱۳۴۴ هـ. ش. ج ۳. ص ۷۰۹.

- جلد در حیات مؤلف به طبع رسیده است؛
۵۱. المشتقات: شیخ آقا بزرگ از این کتاب یاد کرده است؛^{۲۵}
۵۲. مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام: شیخ آقا بزرگ از این کتاب نام برده و می گوید: «سید صالح حلی» از این کتاب مطالب غریبی نقل می کرد.^{۲۶}
- صاحب اشعه نور می گوید: این کتاب در ۱۳۷ صفحه خشتی می باشد؛
۵۳. منظومه الفیه: این کتاب همان «ارجوزة فی النحو» است که صاحب اعیان الشیعه می گوید: شامل ۵۰۰ بیت شعر است؛
۵۴. منظومه فی الکلام: اعیان الشیعه و مقدمه اشعه نور از این کتاب نام برده اند؛
۵۵. ودائع النبوة فی الفقه: به نوشته شیخ آقا بزرگ مؤلف قصد نوشتن فقهی مفصل با این عنوان داشته است که کتب طهارة صلاة، زکاة، صوم، ارث، بیع، خیارات و صلح از این مجموعه است که بعضی نام جداگانه ای گرفته اند؛^{۲۷}
- هم اکنون آنچه به عنوان ودائع النبوة چاپ شده است شامل دو جلد در طهارة است؛
۵۶. وسیلة النجاة: به نوشته «الذریعة»، ج ۲۵ صفحه ۸۹ این کتاب رساله فارسی شیخ هادی بوده است که در سال ۱۳۰۱ هـ. ق. به همت عبد الوهاب بن جعفر نمازی خوئی با امضاء مؤلف به چاپ رسیده است. و شامل مسائل طهارة، نماز، روزه، زکات و خمس می باشد و شیخ آقا بزرگ نسخه خطی آن را در تهران نزد جلال الدین محدث ارموی مشاهده کرده است.^{۲۸}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۶- آراء شیخ هادی:

- شیخ هادی در فقه، اصول و فلسفه آراییی خلاف مشهور داشته است بعضی از آنها از متفردات او به حساب می آید.
- بعضی از این آراء از قرار زیر است:
۱. خیر واحد مانند قیاس را مطلقاً حجت نمی داند؛
 ۲. احادیث کتب اربعه را همانند اخباری ها معلومه الصدور و مقطوعة الحجیة می داند و آنها را موجب اطمینان و رکون نفس می شمارد؛
 ۳. اجماع را حجت ندانسته و به طور کلی اتفاق آراء را کاشف از رأی امام علیه السلام نمی داند.

۴۵- الذریعة؛ ج ۲۱، ص ۴۲.

۴۶- الذریعة؛ ج ۲۲، ص ۲۹.

۴۷- الذریعة؛ ج ۲۵، صفحه ۶۳.

۴۸- مصادر عناوین کتب شیخ هادی عبارتند از: اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۲۲۳؛ الذریعة، موارد مختلف؛ مؤلفین کتب چاپی، ج ۳، ص ۷۰۹ به بعد؛ نقیب البشر، ص ۱۳۷ عکسی؛ احسن الودیعه ج ۱، ص ۱۶۷؛ معارف الرجال ج ۳، ص ۲۲۵ به بعد، ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۷۷؛ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت ... العظمی مرعشی نجفی؛ مقدمه اشعه نور و معجم مؤلفی الشیعة. علی فاضل قائینی نجفی. چاپ اول: تهران، وزارت ارشاد. ۱۴۰۵ هـ. ق. ص ۲۶۸.

۴. باب علم (علاوه بر باب علمی) را در هر زمان مفتوح می‌داند؛^{۴۹}
۵. برخلاف قول مشهور غناء را جایز می‌شمارد و فقط در صورتی آن را حرام می‌داند که همراه با فعل حرام دیگری باشد. در این زمینه چنین می‌گوید:
- «الغناء لَدَى وِبا عتقادی جائزٌ خلافاً لاکثر الاعیان وفاقاً لقاطع البرهان بای لحن من الالحن کان سواء فی ذلك الصوت المجرد والكلام الباطل والمرثیة والقرآن وانما یحرم ان اوجب ما قد حرم اقتضاء بتعقب الحرام»^{۵۰}
۶. در مسأله ارث، اگر میت عمومی داشته باشد که با پدر او فقط از پدر یکی هستند و نیز پسر عمومی داشته باشد که پدرش با پدر او هم از طرف پدر و هم از طرف مادر یکی هستند، دومی را در ارث بر اوکی مقدم می‌دارد، با آنکه مشهور دومی را از طبقه سوم ارث و اوکی را طبقه دوم ارث محسوب می‌نمایند.^{۵۱}
۷. در فلسفه وجود ذهنی را انکار می‌کند^{۵۲} و در همین زمینه نیز جواد تارا که شاگرد شیخ محسن کوهکمری گرگری و شیخ علی اصغر خطائی است که هر دو از شاگردان و مقررین درس شیخ هادی به حساب می‌آیند، رساله‌ای به نام «کلام فی الوجود الذهنی المتهوم لدى القوم وردّه» در حدود ۴۰ صفحه نگاشته است؛^{۵۳}
۸. در باب اصالت وجود، یا ماهیت برخلاف مشائین و اشراقیین قائل به اصالت و اتحاد هر دو می‌شود. که چنین نظریه‌ای اولین بار از سوی ایشان ابراز می‌شود؛^{۵۴}
۹. در باب قرآن چنانکه گفتیم مدتی قائل به تحریف قرآن چه از نظر نقطه نظر نقیصه و چه از نقطه نظر زیاده بودن است که بعداً از این نظر برمی‌گردد.^{۵۵}

بخش دوم: حق و حکم

۱- تاریخچه:

تا قبل از شیخ انصاری (ره) اشاراتی در کتب فقهای شیعه درباره حق و مصادیق آن و نیز مواردی از حکم مشاهده می‌شود.^{۵۶} اما این شیخ (ره) بود که در «کتاب البیع»

۴۹- مقدمه اشعه نور.
 ۵۰- مقدمه اشعه نور. به نقل از صفحه ۳۷ «کتاب فی الغناء».
 ۵۱- اعیان الشیعه ج ۱۰، ص ۲۳۳.
 ۵۲- در این زمینه در کتاب‌های «حق القین» و «تحقیق الماهیه والوجود» و ... بحث کرده است.
 ۵۳- تحقیقات و اشارات؛ جواد تارا؛ قم: المطبعة - العلمیه - ۱۳۵۸ هـ. ق. از ص ۲ تا ۴۰.
 ۵۴- رجوع شود به کتاب تحقیق الماهیه والوجود.
 ۵۵- محجة العلماء ج ۱ از صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۸.
 ۵۶- مانند علامه در قواعد، کتاب الصلح؛ صاحب جواهر، در کتاب النکاح باب نفقه الاقارب؛ محقق قمی در جامع الشتات، کتاب الطلاق. باب جواز الصلح علی الطلاق. ص ۵۳۵، (به نقل از پاورقی‌های بلفه الفقیه).

مکاسب مشخصاً به ذکر ویژگیهای حقوق و فرق بین حق و ملک پرداخت^{۵۷} و نیز در «کتاب الخیارات» با توجه به ویژگیهای حق، خیار را از مصادیق حق در مقابل حکم دانست^{۵۸} پس از شیخ (ره) شاگردان و حاشیه نویسان برمکاسب و شارحان آن به بحث مفصل پیرامون حق و حکم پرداختند. و در این ضمن نیز بعضی از فقهاء به تک نگاریهایی پیرامون حق و حکم اقدام کردند.

با رشد و گسترش حقوق جدید و کلاسیک در ایران، دانشمندان این رشته نیز شروع به نگارش کتب و مقالاتی در این موضوع نمودند و برخی از آنان به مقایسه «حق و حکم» در فقه و مقایسه آن با تقسیم قانون به «آمره» و «تفسیری» که در حقوق فرانسه مطرح است، پرداختند.^{۵۹}

در کتب حقوق اهل سنت نیز به مناسبتهای مختلف این مبحث به میان می آید که به نظر می رسد ریشه اصلی آن را از کتب فقهی شیعه گرفته باشند.

ما در اینجا به گوشه هایی از این آثار اشاره می کنیم بدین ترتیب که ابتدائاً کتابشناسی «حق و حکم» را به دو بخش متون شیعه و اهل سنت تقسیم نموده و سپس بخش متون شیعه را به دو قسمت متون عربی و فارسی تقسیم می کنیم. و در مرحله دیگر هر دو قسمت را طی دو بخش تک نگاریها و مباحث مطرح شده به طور ضمنی بررسی می نمائیم:

الف - متون شیعه

۱ - متون عربی شیعه

الف - تک نگاریهای حق و حکم (به ترتیب تاریخ وفات مؤلفان)

۱. رسالة الحق والحکم: نوشته شیخ هادی تهرانی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۱) این رساله به شهادت نسخه چاپ شده در کتاب «براهین الحق»^{۶۰} ۲۱ صفر در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. یعنی کمتر از هفت ماه قبل از وفات مؤلف به رشته تحریر درآمده است.^{۶۱} بنابه شهادت کتابشناس بزرگ، صاحب الذریعة، شیخ هادی اولین کسی است که در بیان فرق بین حق و حکم رساله مستقلی نگاشته است؛^{۶۲}

۵۷. کتاب المكاسب ج ۱، بیروت: مؤسسة النعمان. ص ۲۲۳ - ۲۲۴.

۵۸. همان، ج ۲. اول کتاب الخیارات.

۵۹. مانند دانشنامه حقوقی. دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، ج ۳، چاپ سوم، تهران: ۱۳۷۲ هـ. ش، ص ۱۳۷ به بعد.

۶۰. براهین الحق نوشته محمد بن عبد الکرم موسوی تبریزی است که در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. به چاپ رسیده است. در این کتاب رساله هایی از تبریزی همانند «حجیه الشهرة»، «قاعدة لا ضرر ولا ضرار»، «حجیه خبر الواحد»، «بیان صحه مالکیه العبد وعدمها» و... مندرج می باشد. و ناشر در ضمن این کتاب از صفحه ۹۲ تا صفحه ۱۱۰ کتاب رساله حق و حکم را چاپ کرده است. احتمال می رود، چاپ این اثر نفیس در ضمن این مجموعه (و نه چاپ مستقل آن) به جهت جو موجود درباره شیخ هادی تهرانی بوده باشد.

۶۱. مؤلف دهم شوال ۱۳۲۱ هـ. ق. از دنیا رفته است.

۶۲. الذریعة؛ ج ۷، ص ۷۹.

۲. رسالۀ فی الفرق بین الحق والحکم: نوشته سید محمد آل بحر العلوم (۱۳۲۶- ۱۲۶۱ هـ. ق.) نویسنده این رسالۀ را در ضمن کتاب شریف بلغة الفقیه آورده است که از صفحۀ ۱۳ تا صفحۀ ۳۲ جلد اول این کتاب را به خود اختصاص می دهد؛ چاپ چهارم این کتاب در سال ۱۴۰۳ در قطع وزیری به وسیلۀ منشورات مکتبۀ الصادق تهران به چاپ رسیده است. جناب سید محمد تقی آل بحر العلوم متولد ۱۳۱۸ هـ. ق. که عهده دار کار تعلیق و شرح بلغة الفقیه بوده است، از صفحۀ ۳۳ تا صفحۀ ۶۴ به شرح مراد مصنف و ذکر تعلیقه های خود بر رسالۀ حق و حکم پرداخته است؛

از بعضی عبارات اصل چنین برمی آید که نویسنده رسالۀ حق و حکم تهرانی را دیده و از آن اقتباساتی داشته است؛

۳. الضابط بین الحق والحکم: نوشته آقا میر محمد تقی مدرس اصفهانی (۱۲۷۳- ۱۳۳۳ هـ. ق.) این کتاب در سال ۱۳۳۳ هـ. ق. در ۳۱ صفحۀ خشتی به چاپ سنگی رسیده است. در این کتاب اشاراتی به کلمات شیخ هادی تهرانی بدون ذکر نام می توان یافت؛

۴. الحق والحکم: نوشته میرزا عبد الرحیم بن نصرالله کلیری قره داغی تبریزی. متوفی ۱۳۳۴ هـ. ق. نگارنده با وجود تتبع فراوان به اثری از این کتاب دست نیافت.

شیخ آقا بزرگ درباره این کتاب می گوید: «نویسنده در این کتاب اشاراتی به رسالۀ حق و حکم تهرانی دارد»^{۶۳}

۵. رسالۀ الحق: نوشته حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی (متوفی ۱۳۶۱ هـ. ق.) مؤلف در کتاب «تعلیقه علی مکاسب» که در سال ۱۳۶۳ هـ. ق. در قطع رحلی به چاپ رسیده است، وقتی که در اوّل بحث بیع مکاسب به کلام شیخ انصاری ره می رسد در رسالۀ ای جداگانه ای در حدود هشت صفحۀ رحلی از صفحۀ پنج تا صفحۀ سیزده به بیان فرق میان حق و حکم، حق و ملک و ... می پردازد.

نویسنده در این رسالۀ به نظریات شیخ هادی تهرانی بدون ذکر نام اشاراتی دارد.

ب- کتابهایی که بخشی از آن مربوط به بحث حق و حکم است:

این کتابها به جز کتاب، «نظریة العقد فی الفقه الجعفری»، هاشم معروف الحسنی، حاشیه، شرح و تعلیقه مکاسب در بحثهای غیبت، بیع و خيارات می باشد. ذکر این نکته لازم است که در اینجا تمام شروح و حاشیه های مکاسب استقصا نشده

است:

۶۳- همان.

۱. حاشیه کتاب المکاسب؛ محمدکاظم آخوند خراسانی. (متوفی ۱۳۲۹ هـ. ق.) تصحیح و تعلیق: سید مهدی شمس الدین. وزیری صفحه چهار و پنج ذیل عبارت شیخ ره در اول کتاب البیع؛
۲. حاشیه المکاسب؛ سید محمد کاظم طباطبایی. (متوفی ۱۳۳۷ هـ. ق.)، چاپ دوم، قم: مؤسسه دارالعلم، ۱۳۷۸ هـ. ق. رحلی. سنگی. از صفحه ۵۵ تا صفحه ۵۷ ذیل عبارت شیخ در اول کتاب البیع؛
۳. دلائل الاحکام؛ شیخ محمد تقی آقایی بن شیخ محمد باقر. رحلی. سنگی. صفحه ۱۵۰ و ۱۵۱. تعلیق بر کلام شیخ ره در بحث غیبت؛
۴. منیه الطالب فی حاشیه المکاسب؛ میرزا محمد حسین غروی نائینی (۱۳۵۵-۱۲۷۳ هـ. ق.) تقریر: شیخ موسی نجفی خوانساری، چاپ سنگی، ۱۳۷۳ هـ. ق. از صفحه ۴۱ تا صفحه ۴۴، اول کتاب البیع؛
۵. نهج الفقاهة؛ سید محسن طباطبایی حکیم (۱۳۹۰-۱۳۰۶ هـ. ق.) نجف: المطبعة العلمية، ۱۳۷۱ هـ. ق. وزیری از صفحه شش تا نه. اول کتاب البیع، مؤلف در این بحث بیشتر به بیان فرق بین حق و ملک نظر دارد؛
۶. نظریة المقصد فی الفقه الجعفری؛ هاشم معروف الحسنی. (۱۹۸۴-۱۹۱۹ م) از صفحه ۳۱ تا صفحه ۴۱، در این بحث، ایشان به بررسی تطبیقی بین نظریات اهل سنت و شیعه می پردازد.
۷. کتاب البیع؛ امام خمینی (متوفی ۱۳۶۸ هـ. ش.) چاپ سوم، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۶ هـ. ش. وزیری. جلد اول از صفحه ۲۱ تا صفحه ۳۸؛
۸. محاضرات فی الفقه الجعفری: المکاسب المحرمة؛ سید ابوالقاسم خوئی (متوفی ۱۳۷۰ هـ. ش.) تقریر: سید علی حسینی شاهرودی. چاپ اول، قم: دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۹ هـ. ق. جلد دوم از صفحه ۱۸ تا صفحه ۲۴. ذیل بحث بیع؛
۹. مصباح الفقاهة فی المعاملات؛ سید ابوالقاسم خوئی؛ تقریر: محمد علی توحیدی، نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۷۸ هـ. ق. وزیری. جلد دوم از صفحه ۳۶ تا ۵۰ ذیل بحث بیع؛
۱۰. کتاب البیع؛ شیخ محمد علی اراکی (متوفی ۱۳۷۳ هـ. ش.)؛ چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۵ هـ. ق. وزیری. جلد اول از صفحه ده تا هجده؛
۱۱. انوار الفقاهة (کتاب البیع)؛ شیخ ناصر مکارم شیرازی (متولد ۱۳۴۷ هـ. ق.) چاپ اول، قم: مدرسه الامام امیر المؤمنین (ع)، جلد اول از صفحه ۲۸ تا ۳۳؛
۱۲. الفقه (کتاب البیع)؛ سید محمد حسینی شیرازی (متولد ۱۳۴۷ هـ. ق.) چاپ دوم، قم: معهد التعالیم الاسلامی، ۱۴۱۴ هـ. ق. وزیری، جلد اول از صفحه ۲۸ تا صفحه ۴۱؛

۱۳- الفرق بين الحق والحكم في الفقه الامامي . شيخ محمد واعظ زاده خراساني،
مجلة رسالة التقريب، السنة الاولى . الرقم الاول . از صفحه ۳۶ تا ۴۹ .

۲- متون فارسی شیعه :

الف- تک نگاریها: (به ترتیب تاریخ چاپ):

۱. قانون و حق؛ مجله مجموعه حقوقی؛ شماره ۱۰، سال چهار (۱۳۱۹ هـ. ش.)، از ص ۲۸۰ تا ۲۸۳؛
۲. معانی حق و قانون؛ مجموعه حقوقی، ش یازده، س چهار (۱۳۱۹ هـ. ش.) از ص ۳۱۰ تا ۳۱۲؛
۳. معانی حق و قانون؛ مجموعه حقوقی، ش دوازده، س چهار (۱۳۱۹ هـ. ش.)، از ص ۳۴۶ تا ۳۴۹؛
۴. حق و تکلیف؛ مظفر بقایی کرمانی، مجموعه حقوقی، ش ۳۵، س چهار (۱۳۱۹ هـ. ش.)، از ص ۱۰۳۹ تا ۱۰۴۳؛
۵. بحث و تحقیق در اطراف حقوق (در تشخیص سنخ حکم یا حق) ابوالقاسم خرمشاهی؛ مجله کانون و کلاء، ش ۶۵، س یازده. (۱۳۳۴ هـ. ش.)، از ص ۲۰ تا ۲۳؛
۶. حق و حکم؛ نور الدین امامی؛ مجله کانون و کلاء، ش ۷۷. س سیزده (۱۳۴۰ هـ. ش.) از ص ۱۶۶ تا ۱۶۸ .
۷. بحثی پیرامون حق و حکم؛ حسین حیدریان، کانون و کلاء، ش ۹۸، س هفده (۱۳۴۴ هـ. ق.)؛
۸. فرق بین حق و حکم؛ مجله کانون سردفتران؛ ش ۹، س چهارده، از ص ۳۳ تا ۳۷؛
۹. حق و حکم؛ محمد تقی، سینایی؛ کانون سردفتران، ش ۱۰، س چهارده، از ص ۴۸ تا ۵۰؛
۱۰. حقوق از لحاظ قابلیت نقل و انتقال؛ کانون سردفتران، س چهارده، ش ۱۱، ص ۷۵ تا ۷۸؛
۱۱. فلسفه حقوق و احکام در اسلام از نظر تجزیه و تحلیل عقلی و آثار مرتبه بر آنها که سابقاً به نام حق و حکم شهرت داشته است؛ جواد تارا؛ جلد اول، قم: چاپخانه علمیه، ۱۳۴۵ هـ. ش، وزیری. ۵۳۸ صفحه؛
۱۲. حق و حکم و فرق میان آنها؛ دکتر ابوالقاسم گرجی؛ فصلنامه حق، دفتر یکم، ۱۳۶۴ هـ. ش، از ص ۲۹ تا ۳۸؛
۱۳. حق و اقسام آن از دیدگاه های مختلف فقهی و مکتبهای حقوقی . مندرج در کتاب «دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام»؛ سید محمد حسن مرعشی شوشتری؛ تهران: نشر میزان، صص ۲۲۹ تا ۲۳۹؛

ب - کتاب های حقوقی که بخشی از آن مربوط به بحث حق و حکم است: (به ترتیب سال چاپ)

۱. ترمینولوژی حقوق؛ دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی؛ چاپ چهارم، تهران: کتابخانه گنج دانش، ۱۳۶۸ هـ. ش، وزیری؛
۲. مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران؛ دکتر ناصر کاتوزیان؛ چاپ دوازدهم، تهران: بهنشر - انتشارات مدرس، ۱۳۶۹ هـ. ش، وزیری؛
۳. حقوق شناسی (دیباچه ای بردانش حقوق)؛ محمد حسین ساکت؛ چاپ اول، مشهد: ترجمه و نشر نخست، ۱۳۷۱ هـ. ش، وزیری؛
۴. دانشنامه حقوقی؛ دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی؛ جلد سوم، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۲ هـ. ش. وزیری؛

ب - متون اهل سنت (به ترتیب حروف الفبا):

۱. التعمسّف فی استعمال الحقوق والغاء العقود؛ حسین عامر؛ (به نقل از منابع کتاب حق و حکم. تارا ص ۵۳۷)
۲. الجریمة والمعقوبه فی الفقه الاسلامی؛ محمد ابوزهره؛ دار الفکر العربی؛
۳. الحق ومدی سلطان الدولة فی تقييده؛ فتحی درینی؛ چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۰۴ هـ. ق. وزیری؛
۴. الحق ونظرية التعمسّف فی استعمال الحق فی الشریعة والقانون؛ اسماعیل عمری؛ چاپ اول، [بغداد]؛
۵. القانون؛ دکتر منیر محمود وتری؛ بغداد: مطبعة الجامعة، وزیری؛
۶. مصادر الحق فی الفقه الاسلامی؛ دکتر عبد الرزاق سنهوری؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، وزیری؛
۷. مفاهیم الحق والحرية فی الاسلام والفقه الوضعی؛ عدی زید گیلانی؛ چاپ اول، عمان؛ دار البشیر للنشر، ۱۴۱۰ هـ. ق، وزیری؛
۸. موجز فی حق الملكية واسباب کسبه؛ دکتر محمد علی عرفه؛ (به نقل از منابع کتاب حق و حکم، تارا ص ۵۳۸)
۹. الوجیز فی نظرية الحق؛ محمد کمال، عبدالعزیز؛ (به نقل از منابع کتاب حق و حکم تارا. ص ۵۳۷)

۲ - معرفی اجمالی «رسالة الحق والحکم» شیخ محمد هادی تهرانی
الف - خلاصه رساله

چنانکه گفته شد این رساله اولین رساله ای است که به طور مستقل در باب حق و حکم به رشته تحریر درآمده است و حاوی دیدگاههای نویسنده آن در این باب می باشد.

بدیهی است که به جهت تازگی موضوع ممکن است به صورت خام با بسیاری از مسائل برخورد شده باشد. که در رساله های متأخر این مسائل به صورت پخته تر مطرح شده است.

به طور کلی اجمالی از نظریات مؤلف در این رساله عبارت است از:

۱. حق عبارت است از: سلطه انسان بر غیر، چه آن غیر انسان دیگری باشد و چه مال؛ اما حکم به معنای اعم شامل حق نیز می شود؛ چون حق، حکمی است وضعی. اما مؤلف تعریفی از حکم به معنای اخص یعنی حکم شارع ارائه نمی دهد.
۲. حق به دو قسم تقسیم می شود؛ زیرا گاهی منشأ انتزاع آن علت تامه حق است مانند حق ربوبیت نسبت به بندگان. و گاهی مقتضی برای حق است؛ مانند حقی که مولی نسبت به برده و طلبکار نسبت به بدهکار دارد. ایشان ولایات پیامبر ﷺ، ائمه، فقیه، پدر و جد را از نوع اوک حق به حساب می آورد؛
۳. ویژگیهایی که برای حق شمرده اند، عبارت است از:
الف - قابلیت اسقاط؛

ب - قابلیت نقل به دیگری؛

ج - قابلیت انتقال فهری از دیگری به وسیله اسبابی مانند ارث.

- این سه ویژگی درباره حق قسم اول جاری نیست؛ زیرا مستلزم تخلّف معلول از علت است. و اما نسبت به نوع دوم حق اسقاط در صورتی جاری می شود که سلطنت بر شخص دیگری باشد به شرطی که هنوز علقه بین مسلط و مسلط علیه مستحکم نشده باشد؛ مانند حق خیار؛ ولی در صورتی که سلطنت بر مال باشد، اسقاط جاری نمی شود. و نقل و انتقال در صورتی جاری می شوند که دائره تسلط دارای وسعت باشد؛ مانند ملکیت اعیان و اموال؛ اما اگر دائره تسلط وسیع نباشد مثل اینکه موضوع حق دارای تعیین باشد مانند حق زوجیت، در اینجا قابل انتقال و نقل نمی باشد؛
۴. در لابلای این رساله، مؤلف با ذکر موارد و مصادیقی همانند رجوع زوج در طلاق، رجوع زوجه در خلع، عزل وکیل از سوی موکل، خیار، رجوع در هبه، شفعه، قصاص و... بحث کرده و مصداقیت آنها برای حق و حکم را بیان می نماید.

ب - معرفی نسخه های متعدد رساله:

- چنانکه گفته شد این رساله برای اولین بار در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. به صورت غیر مصحح در کتاب براهین الحق به چاپ رسید؛ تاریخ تألیف این رساله در این چاپ، ماه صفر سال ۱۳۲۱ هـ. ق. تعیین شده است. ما در تصحیح به این نسخه نیز توجه داریم و از آن با رمز «ب» یاد می کنیم. نسخه های خطی فراوانی از این رساله نیز موجود است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. نسخه خطی کتابخانه آیت ا... العظمی نجفی مرعشی به شماره ۸۵۸۴ که به همراه الاتقان در یک مجموعه گردآوری شده است؛ این نسخه از روی مقابله دو نسخه محمد امین صدر الاسلام خوئی و عبدالله بن محمد حسن هشترودی نوشته شده است. و کار مقابله توسط حسنعلی همدانی در سال ۱۳۳۵ هـ. ق. انجام گرفته است. از آنجا که این نسخه دارای اغلاط کمتری بود، در این تصحیح آن را اصل قرار داده و از آن با عنوان «الف» یاد می‌کنیم.
۲. نسخه خطی کتابخانه مسجد اعظم قم به شماره ۲۲۰۵ به همراه بیع؛ این نسخه در سال ۱۳۱۶ هـ. ش. به وسیله آقای محمود بروجردی استنساخ شده است و دارای اغلاط فراوانی می‌باشد. در اینجا ما از این نسخه با رمز «ج» یاد می‌کنیم. در تصحیح فقط از این سه نسخه استفاده کرده‌ایم.
۳. کتاب «مقدمه‌ای برفقه شیعه» از دو نسخه از این رساله یاد می‌کند که شماره آنها ۳/۱۹۵۰ و ۲۷۵۳/۵ می‌باشد.^{۶۴}
۴. شیخ حسن مصطفوی در مقدمه اشعه نور می‌گوید: نسخه‌ای از این رساله نزد ما موجود است؛
۵. هم ایشان می‌گوید: نسخه‌ای از این رساله در کتابخانه صدر نجف موجود است که مراد ایشان همان کتابخانه صدر الاسلام خوئی است؛
۶. علامه سید عباس کاشانی نیز می‌گوید: نسخه‌ای از این رساله نزد ما موجود است؛

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۶۴. مقدمه‌ای برفقه شیعه. حسین مدرسی طباطبایی. ترجمه محمد آصف فکرت مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی. ۱۳۶۸ هـ. ش. ص ۳۶۱.

بخش سوم:

متن «رسالة الحق والحكم» شیخ هادی تهرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «وبه نستعين»^۱

الحمد لله الذي أحیی ما اندرست من إعلام الدين بالعلماء المجددين «ونصب»^۲ في كل زمان من يقلع اساس المبدعين وخصهم «لحل»^۳ المعضلات بالبينات والآيات كما خص الانبياء عليهم السلام بخوارق العادات فبالمعجزات يمتازون «والله متم نوره وكوكره الكافرون»^۴ والصلوة والسلام على خير الوري محمد وآله الطاهرين .
وبعد فيقول المسكين المستكين محمد هادي بن محمد امين حشرهما الله مع الائمة المعصومين سلام الله عليهم اجمعين انه قد سئلني بعض الافاضل عن طائفة من المسائل مع الاشارة الى الحجج والدلائل فأجبتُهُ الى ذلك مبالغاً في ايجاز المقال لضيق المجال «فأقول»^۵ وبالله التوفيق .

ان الحق عبارة عن سلطنة الشخص على غيره سواء كان ذلك الغير شخصاً أو شيئاً آخر كالمال وقد يجتمعان كما في الاجارة فإن المستأجر مسلط على الموجر في ماله إذا كانت الاجارة متعلقة بعين وأما إذا تعلقت بالذمة فأثرها السلطنة على الشخص فقط . ومن هذا الباب الخيار فانه سلطنة على الشخص «في ماله»^۶ وكذا سلطنة ولي المجنى عليه على العبد الجاني «و»^۷ حيث ان حقيقة الاسقاط هو العفو فلا يجري الا في السلطنة على الغير . وأما النقل والانتقال فيدوران مدار الضيق والسعة فعلى الأول يستحيل التجاوز كما ان الاسقاط في السلطنة على الغير «انما يتصور»^۸ ان لم يكن «منشأ الانتزاع»^۹ علة تامّة كما في الولايات فان المانع «انما»^{۱۰} يمنع من تأثير المقتضى والا فتخلف المعلول عن علة التامة مستحيل «عقلاً»^{۱۱} .

توضيح ذلك ان سلطنة شخص على شخص آخر بملك الرقبة ومادونه من الدرجات «في»^{۱۲} المعنى حبل ممدود بين الشخصين احد طرفيه في رقبة المسلط عليه والآخر «في يد»^{۱۳} صاحب السلطنة وهذا امر «مستحيل»^{۱۴} فيه الفك «إذا كان منشأ الانتزاع علة تامّة»^{۱۵} كسلطنة الرب على المربوب فإن كون ناصية المربوب «في

- ۱ . اثبتنا الاستعانة بما في «ا» .
- ۲ . في «ب» و«ج» فنصب .
- ۳ . في «ب» و«ج» بحل .
- ۴ . هذا هو نص الآية الشريفة في سورة الصف آية ۸ وصدورها هكذا، «يُرِيدُونَ لِيطْفئُوا نَورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ» .
- ۵ . ليست في «ب» .
- ۶ . اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «في ماله» في «ا» .
- ۷ . سقطت عن «ج» .
- ۸ . سقطت عن «ج» .
- ۹ . في «ج» للانتزاع .
- ۱۰ . سقطت من «ج» .
- ۱۱ . غير موجود في «ب» و«ج» .
- ۱۲ . في «ج» «و» .
- ۱۳ . في «ب» و«ج» بيد .
- ۱۴ . في «ج» يستحيل .
- ۱۵ . هذه العبارة ليست في «ب» و«ج» .

يد^١ «الرب امر «مستحيل»^٢ زواله «عقلاً»^٣ «حيث ان»^٤ زوال الافتقار و«الاحتياج»^٥ «عن الممكن واستقلاله كذلك»^٦ محال «عقلاً»^٧ ومن هذا الباب ما كان «في»^٨ شئونها «من الولايات»^٩ كأولوية النبي صلى الله عليه و«الائمة»^{١٠} عليهم الصلوة والسلام بالمؤمنين من انفسهم بل سلطنة نوابهم كالفقهاء وعمالهم «فان سلطنة الخليفة مستحيلة الزوال وليست قابلة للاسقاط والعقول بل»^{١١} ومن هذا «الباب»^{١٢} ولاية الاب والجد و«اولوية اولي»^{١٣} الارحام بعضهم من^{١٤} بعض^{١٥} و«ولاية»^{١٦} الزوج فسقوط الحبل «عن»^{١٧} اليد والرقبة مستحيل بوجود^{١٨} العلة التامة للارتباط. واما اذا كان منشأ الانتزاع مقتضياً «صرفاً»^{١٩} كالعبد والاجير والضامن والمديون «فان»^{٢٠} الاسقاط الذي هو في المعنى جعل حبله على عاتقه ورفع اليد «عنه»^{٢١} امر ممكن كما هو الحال في «الحبل»^{٢٢} الحقيقي فالاسقاط لا يتصور الا في السلطنة على الغير «ولكن ليس كل سلطنة على الغير»^{٢٣} مما يجري فيه ذلك لانه ليس مورداً «له»^{٢٤} كما في السلطنة على المال بل لان منشأ الانتزاع في المقام علة تامة لا يحول «شيء»^{٢٥} بينه وبين اثره كما «عرفته»^{٢٦} في الربوبية «والمربوبية»^{٢٧}

واما الضيق فنقد يكون مستنداً الى قصور الموضوع وعدم صلوحه للانتقال «لتعيينه»^{٢٨} وعدم صلوحه للانفكاك كاستحقاق الزوج للاستمتاع من زوجته فان تفكيكه عن «الزوج»^{٢٩} مستحيل فلا يمكن «الانتقال»^{٣٠} الى غير الزوج لعدم استقلاله وقد يكون لقصوره في نفسه كما اذا استاجر عيناً للانتفاع بنفسه او شرط في «الخيار»^{٣١} الفسخ بلسانه فلا يستحق الا الفسخ على الوجه «المخصوص»^{٣٢}

١. في «ب» و«ج» بيد.
٢. في «ج» يستحيل.
٣. ليست في «ب» و«ج».
٤. في «ب» و«ج» «فان».
٥. في «ب» و«ج» الاستقلال.
٦. هذه العبارة ليست في «ب» و«ج».
٧. ليست في «ب» و«ج».
٨. في «ب» و«ج» من.
٩. غير موجود في «ب» و«ج».
١٠. في «ب» و«ج» الامام بدون التحيات.
١١. قوله «فان سلطنة الخليفة» الى هنا غير موجود في «ج».
١٢. في «ب» و«ج» القبيل.
١٣. اثبتها مجروراً بما في «ب». ١٤. في «ب» و«ج» ببعض.
١٥. اشارة الى آية ٧٥ سورة انفال التي تقول: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...» وبنفس العبارة ورد في سورة احزاب آية ٦.
١٦. سقطت عن «ج».
١٧. اثبتها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن، من.
١٨. في «ب» و«ج» الوجود.
١٩. ليست في «ج».
٢٠. في «ج» «ان».
٢١. اثبتها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «منه».
٢٢. في «ج» الجعل.
٢٣. العبارة من «ولكن» الى هنا سقطت عن «ج».
٢٤. اثبتها بما في «ب» و«ج» وهي ليست في «ب».
٢٥. سقطت كلمة «شيء» عن «ج».
٢٦. في «ب» و«ج» «عرفت».
٢٧. ليست في «ب» و«ج».
٢٨. اثبتها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن هذه الكلمة هذه العبارة «لتبعية اي لتبعيته بموضوعه» وفي «ج» لتبعية.
٢٩. في «ب» و«ج» الزوجية.
٣٠. في «ب» و«ج» «انتقاله».
٣١. اثبتها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن خيار في «ب».
٣٢. في «ج» «المذكور».

وبالجملة ابطال السلطنة اما بالعمو^۱ «والاسقاط»^۲ هذا فيما كان على الشخص مع عدم استحكام العلقه واما «بالاعراض»^۳ وهذا يجري في جميع الاموال فالعبد يمكن عتقه كما «انه»^۴ يجوز الاعراض عنه فهما مشتركان في ازالة السلطان ولكنهما يفترقان في كثير من الآثار. ووضح من هذا البيان ان اساس «انحاء»^۵ السلطنة امران: الأول^۶ «ما ينتزع من الایجاد والربوبية والثاني»^۷ ما ينتزع من كون «الشخص»^۸ نفسه «ويستتبع هذا القسم سلطنة»^۹ أخرى^{۱۰} منشعب على انحاء لا تحصل وهي السلطنة على المال فمجموع الاقسام ثلاثة^{۱۱}.

اما الاول فهو ارفع الدرجات واطهر الانحاء فان المخلوق مع قطع النظر عن خالقه عدم صرف فهو مقهور تحت «يد» سلطانه بالایجاد والربوبية بل الامراشرف واعلى من ذلك وانما هو مجرد^{۱۲} تعبير للتقريب كما هو الحال في جميع صفات «الجلال والجمال»^{۱۳} وانما يناسب هذا الوصف من كان له في نفسه استقلال كما في «العبيد»^{۱۴} بالنسبة الى الموالى ففي هذا المقام يصح ان يقال ان المولى يستحق على عبده وله حبل في رقبته ولهذا يمكن فيه الفك بالعتق والنقل «الى»^{۱۵} غيره وابطال السلطنة بالاعراض.

واما الایجاد «فليس كذلك»^{۱۶} فليس هنا مع قطع النظر عنه شيء حتى يتصور فيه استحقاق شخص على آخر وبالجملة فزوال هذا الارتباط عبارة عن استقلال الممكن في الوجود والاستغناء عن الواجب تعالى «فهذا»^{۱۷} امر لا يتطرق فيه «التغيير»^{۱۸} و«التبديل»^{۱۹} بالزوال «او»^{۲۰} «الاتقال»^{۲۱}.

نعم يمكن الاستخلاف فالرب جل ذكره اولي «بخلقه»^{۲۲} من انفسهم بالربوبية والایجاد والنبي (ص) بالخلافة عنه تعالى. قال عز من قائل^{۲۳}: «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم»^{۲۴} یعنی انه (ص) خليفة الله تعالى^{۲۵} على عباده فيقوم به «ماله»^{۲۶} عز وجل «من»^{۲۷} السلطنة التي مرجعها الى «الاولوية بهم»^{۲۸} من انفسهم وهذا لب

۱. في «ج» «بالفسخ».
۲. في «ب» و«ج» «او بالاسقاط».
۳. في «ج» «الاعراض».
۴. ليست في «ج».
۵. في «ج» «النماء».
۶. من «ما ينتزع» الى هنا سقطت من «ب».
۷. في «ب» «فالاول».
۸. في «ب» و«ج» «الشيء».
۹. اثبتناها بدلاً عن «آخر» في «ا».
۱۰. من «ويستتبع» الى هنا ليست في «ب» و«ج».
۱۱. ليست «يد» في «ب» و«ج».
۱۲. في «ب» و«ج» «الجمال والجلال».
۱۳. اثبتناها بما في «ب» و«ج» «عوضاً عن العباد».
۱۴. اثبتناها بدلاً عن «على».
۱۵. اثبتنا هذه العبارة بما في «ب» و«ج».
۱۶. في «ب» «وهذا».
۱۷. في «ج» «تغيير».
۱۸. في «ج» «ولا تبديل».
۱۹. في «ب» و«ج» و«د».
۲۰. في «ج» «الاستقلال».
۲۱. في «ج» «بالمؤمنين».
۲۲. سورة الاحزاب: آية: ۶.
۲۳. في «ج» «هنا زيادة» «والولاية».
۲۴. ليست في «ج».
۲۵. في «ب» بدلاً عن «له» عبارة «ما يقوم بالله».
۲۶. في «ج» «الاولوية لهم».
۲۷. اثبتناها بما في «ب» و«ج» «عوضاً عن «في»».
۲۸. في «ج» «اولوية لهم».

الخلافة و«حقيقتها»^١ ولهذا جعله الرسول (ص) توطئة لنصب الامام في غديره خم فقال (ص) «أَكُنْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» يعني الست خليفه الله «تعالى»^٢ وحجته عليكم «فقالوا: بلى» فاستتبعه بقوله (ص): «من كنت مولاه فهذا على مولاه»^٣ يعني من كان تحت ولايتي من ربي فهو الآن تحت ولاية امير المؤمنين فلا يعقل بيان «اوفي»^٤ و«ان واطهر من هذا البيان فهو بين اولاً مقامه ومنزلته من المؤمنين وانه سلطان وخليفة و«ان الامر»^٥ مفوض اليه . فهذا بيان لحقيقة الخلافة وبرهان «نفوذ»^٦ الاستخلاف .

فهذه «السلطنة»^٧ وشئونها حقوق لا يتطرق «اليها»^٨ الاسقاط والنقل والانتقال . ويظهر منه الحال فيما «يشبهها»^٩ «من»^{١٠} ساير الولايات كولاية الاب والجد و«اولى»^{١١} الارحام «بل»^{١٢} اولوية الزوج «بزوجته»^{١٣} لاستحالة التخلف والتفكيك . وظهر حكم الولايات الجزئية «كالقيمومة»^{١٤} والنظارة من قبل الفقيه فيستحيل «الزوال ما دام العنوان»^{١٥} . والعزل ازالة للموضوع وهو في المنصب ممكن .

و«اما»^{١٦} الثاني فهو بعد هذا القسم في الرتبة «و»^{١٧} اقوى واطهر من غيره فان منشأ انتزاعه كون الشخص «نفسه»^{١٨} «فالشخص»^{١٩} اولى بنفسه بعد ربه والا فهو اولى به منه كما «عرفته»^{٢٠} والى «هذين»^{٢١} القسمين وترتب احدهما على الآخر وقوة اولوية الشخص بنفسه ووضوحها اشارة بقوله عز من قائل «الَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ فَاَوْضَحِ مَنْزِلَةَ النَّبِيِّ (ص) مِنَ الْأُمَّةِ بَانَ أَوْلِيَّةَ الشَّخْصِ «لِنَفْسِهِ»^{٢٢} مع أنها اظهر شئون الاولوية واجلاها لان منشأ كونه نفسه فهذه الاولوية اقوى منها ومقدمة عليها و«يتفرع»^{٢٣} عليها نفوذ «الحيازات»^{٢٤} في المباحات الاصلية والعرضية كئثار العرس وجميع ما اباحه «مالكه»^{٢٥} للناس اباحة مطلقة على أي وجه كان فان الملكية الفعلية ربط

١. في «ب» و«ج» «حقيقته» .
٢. ليست في «ب» و«ج» .
٣. هذا هو الحديث المعروف بحديث الغدير الذي أصدر حولها وحول مصادرها كتب مفصلة كالغدير للعلامة الاميني ر .
- ورد هذا الحديث مع اختلاف يسير مع ورد في المتن في بحار الانوار، ج ٢١، ص ٣٨٧ .
٤. في «ج» «اولى» .
٥. في «ب» و«ج» «لنفوذ» .
٦. في «ج» «سلطنة» .
٧. في «ب» و«ج» «بداً عن يشبهها» .
٨. اثبتاها بما في «ب» و«ج» «بداً عن في» .
٩. اثبتاها مجروراً لا مرفوعاً بما في «ب» و«ج» .
١٠. اثبتاها بما في «ب» و«ج» عوضاً عن «من» .
١١. في «ب» و«ج» «لزوجته» .
١٢. في «ج» «كالقيمومية» .
١٣. اثبتا هذه العبارة بما في «ب» و«ج» «الزوال في العنوان» وفي «ج» «زوال العنوان» .
١٤. ليست في «ج» .
١٥. سقطت «و» عن «ج» .
١٦. اثبتاها بما في «ب» و«ج» «بداً عن شخصاً» في «ب» .
١٧. في «ب» و«ج» «عرفت» .
١٨. في «ب» و«ج» «غير موجود» .
١٩. في «ب» و«ج» «بنفسه» .
٢٠. في «ج» «لنفسه» .
٢١. في «ب» و«ج» «الحيازة» .
٢٢. في «ب» و«ج» «الملك» .
٢٣. في «ج» «الملك» .
٢٤. في «ب» و«ج» «الملك» .
٢٥. في «ب» و«ج» «الملك» .

بين المال والشخص ينتزع من الحيازة «فانها احاطة»^١ وسلطنة مقتضية للاستحقاق واولوية الشخص بما احاط عليه و«مرجعيتة»^٢ له فان لم يصادف مانعاً وتم في الاقتضاء اوجبت الملكية التامة ومع القصور في الاقتضاء بان يكون الحيازة «على»^٣ وجه خاص كحيازة المسافر «حجراً»^٤ للموقد او مكاناً للنزول او في السبب كمجرد التحجير قبل البناء او «الزرع»^٥ ولو بعده لم يترتب عليه «الا»^٦ بعض الدرجات وضعف الملك المستند الى ضعف السبب «و»^٧ هو الدليل على عدم «التوقف في التصرف»^٨ في الاراضى المتسعة والانهار العظيمة بما لا يزاحم المالك على اذنه لا انه حكم تعبدى كما يتوهم.

ومع وجود «مانع»^٩ من تأثير الاحاطة على المال المعبر عنها باليد «وان»^{١٠} لم يتحقق الاستحقاق الا ان المرجعية التي هي من شئون الملكية «يترتب»^{١١} عليها ولذا يسمع قول الغاصب في «تعين»^{١٢} المالك المغصوب منه فان ملك الاقرار من شئون ملك المال والمفروض حصوله، وكونه عدواناً انما يمنع من «الدرجة»^{١٣} العليا التي «يعبر عنه»^{١٤} بالاستحقاق ولكن المرجعية «تترتب»^{١٥} عليه.

والحاصل ان من فروع سلطنة الشخص على نفسه ارجاع امر «المال»^{١٦} الى نفسه وجعل نفسه في «وثاق»^{١٧} المال وبعهدته بحيث لو كان «ممن»^{١٨} يجب «الانفاق عليه»^{١٩} وكسوته و«حفظه»^{٢٠} لاحترامه كان اولى به فيجب عليه «علاجه»^{٢١} واليه «مرجع»^{٢٢} امر التجهيز فتعلق المال بالمالك معني له طرفان «الغنم»^{٢٣} «و»^{٢٤} الغرم واولويته به ليس في خصوص النفع كما هو الحال في «اولى»^{٢٥} الارحام والزوج بل «هذا»^{٢٦} هو الحال في «كل»^{٢٧} ولاية.

ومنه يظهر الوجه في عدم نفوذ التملك القهرى ولو مجانباً الا بقبول من الذى «يريد»^{٢٨}

١. فى «ج» «فان احاطته».
٢. فى «ب» «مرخصية» وفى «ج» «مرجعية».
٣. فى «ب» و«ج» «فى».
٤. فى «ج» «جمرة».
٥. فى «ب» و«ج» «للزرع».
٦. ليست فى «ب» و«ج».
٧. «و» غير موجود فى «ب» و«ج».
٨. فى «ب» و«ج» «توقف التصرف».
٩. فى «ب» و«ج» «المانع».
١٠. اثبتاها بما فى «ب» و«ج».
١١. يبدو أن الصحيح «تترتب» بدلاً عما فى النسخ من قوله «يترتب».
١٢. فى «ج» «تعين».
١٣. فى «ج» «الدرجات».
١٤. اثبتاها بما فى «ب» و«ج» بالتأنيث بدلاً عن «يعبر عنه».
١٥. اثبتاها بالتأنيث بما فى «ب» و«ج».
١٦. اثبتاها بما فى «ب» و«ج» عوضاً عن «مال».
١٧. فى «ج» «وثاق».
١٨. اثبتاها بما فى «ج» بدلاً عن «مما».
١٩. فى «ب» و«ج» «عليه الانفاق».
٢٠. فى «ج» «حفظ».
٢١. فى «ب» و«ج» «علاج مرضه».
٢٢. فى «ج» «يرجع».
٢٣. فى «ج» «الفسخ».
٢٤. فى «ج» «او».
٢٥. اثبتاها مجروراً بما فى «ب» و«ج».
٢٦. اثبتاها بما فى «ب» و«ج».
٢٧. سقطت عن «ب».
٢٨. فى «ب» «به».

تمليكه . فالواهب تصرفه «في ماله»^١ من شئون سلطنته عليه الا ان دخول في ملك «المتهب»^٢ وتعلقه «به»^٣ والتزام الملك «له»^٤ ليس من شئون السلطنة على «المال»^٥ بل يتفرع على السلطنة على المتهب ولهذا «يعتبر»^٦ فيه المطاوعة والقبول وهو السر في كون الهبة عقداً والا لكان ايقاعاً كالوصية بالمال فان الموصى به لا يدخل في ملك الموصى له الا بعد القبض فانه مصرف له كالفقير والسيد بالنسبة الى الزكوة والخمس . وجعل المال مخصصاً لمصرف من المصارف وجهة من الجهات مما «يرجع»^٧ الى المالك . واما الوصاية فلها جهتان كالوكالة «فلا»^٨ تنعقد من غير امضاء «من»^٩ الوصي والوكيل فلا يجب «على احد هما»^{١٠} «ترتب الآثار قبل التنفيذ»^{١١} وهكذا الحال في الوديعة والتحقيق انها «برزخ»^{١٢} بين «الايقاع»^{١٣} والعقد «ولتفصيل الكلام»^{١٤} مقام آخر والمقصود هنا ان التزام الامناء انما هو باختياره فلا يكفي فيه مجرد «الايتمان»^{١٥} . هذا هو الحال في اصل «هذا»^{١٦} القسم من السلطنة فقد عرفت انها ليست «حقاً»^{١٧} والامر في توابعها اظهر فجاوز الرجوع في العقود الاذنية مرجعه الى بقاء السلطنة على النفس والمال وعدم انقطاعها ولا يعقل زوال السلطنة «بالاذن»^{١٨} فالوكيل نائب في التصرف فعدم انزاله بعزل الموكل يناقض حقيقة الوكالة وكذا الحال في الاستتابة في الحفظ فالودعي نائب عن رب المال فالاستقلال وعدم الانعزال بالعزل محال .^{١٩} وكذا الحال في الهبة فان الواهب «بسلطنته على النقل»^{٢٠} جعله للغير فالغير اختص بالمال وخرج عن ملك الواهب بتمليكه فللواهب عند التحليل سلطنتان «احديهما»^{٢١} على المال وهذه «صارت للمتهب والاخرى على التسليط»^{٢٢} وهذه في مرتبة العلة للاولى فهي باقية «بالبقاء»^{٢٣} في ملك المتهب والازالة بهذه السلطنة فان البقاء والحدوث «اعتباران»^{٢٤} في وجود واحد ونسبة القدرة الى طرفي الوجود والعدم

١ . اثبتناها بما في «ب» و«ج» عوضاً عن «في ماله» .

٢ . هكذا في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» وفي المتن من «ا» «المالك» .

٣ . سقطت «به» عن «ا» .

٤ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «به» .

٥ . اثبتناها بما في «ب» عوضاً عن «الملك» .

٦ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «تعتبر» .

٧ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ولا» .

٨ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «لا يرجع» .

٩ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٠ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١١ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٢ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٣ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٤ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٥ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٦ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٧ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٨ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

١٩ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

٢٠ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

٢١ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

٢٢ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

٢٣ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

٢٤ . في «ب» و«ج» ونسخة البدل من «ا» «ب» .

على «حد»^١ سواء .

وبالجملة فالسلطنة على الرجوع من شئون السلطنة على المال . ولو كان الاصل قابلاً للاسقاط لم يكن الفرع كذلك لعدم الاستقلال «فكيف»^٢ والاصل لا يجري فيه ذلك . والامر في العقود الاذنية اظهر فان عدم لزوم الوكالة مثلاً عبارة عن عدم استقلال الوكيل بالتصرف ومن المعلوم تنافي «النيابة»^٣ والاستقلال الذي هو مقتضى عدم الانعزال بالعزل فالمتصرف في مال الغير ان كان على «وجه»^٤ «الآلية»^٥ بان يكون المتصرف «هو المالك لكن بهذه الآلة»^٦ فلا يمكن عدم انعزاله بعزله والآن فهو ولي^٧ «او»^٨ مستحق للتصرف بوجه من الوجوه كما في المستأجر ومن له حق الاستطراق واجراء الماء في ملك الغير وما يشبهها «واما الوكالة اللازمة بالشرط في الرهن فهي في الحقيقة ولاية استحقاق»^٩ لا نيابة فان السلطنة على بيع «العين المرهونة»^{١٠} لاستيفاء الدين من الحقوق واما مجرد بيع المال للمالك فليس من حقوق البايع لعدم «عود عمدة الفائدة اليه»^{١١} فما شاع من الوكالة اللازمة بالشرط في عقد لازم غلط مشهور «منشأته»^{١٢} الغرور بما «راواه»^{١٣} في الرهن^{١٤} وعدم التأمل في حقيقة الوكالة وانها لا تجامع الاستقلال . ومما يتفرع على الامرين اي السلطنة على «النفس والمال»^{١٥} «معاً»^{١٦} «بيع»^{١٧} العين الموجودة فان علقه البديلية «متزعة»^{١٨} من التزام البايع وتعهدده جعل المال تحت سلطان المشتري مع «مطاوعة»^{١٩} «لذالك»^{٢٠} بالبدل الذي هو الثمن و«هذا»^{٢١} الضمان اثره وجوب ايصال المبيع «الي»^{٢٢} البايع وعدم استقرار المعاملة الا «به»^{٢٣}

١. سقطت عن «ب» و«ج» . ٢. في «ب» «كيف» . ٣. في «ج» «الوكالة» .
٤. في «ب» «وجوه» . ٥. في «ب» «الآلية» .
٦. اثبتنا هذه العبارة بما في غير نسخة الاصل من «ا» فيها بدلاً عن هذه العبارة «بدلاً عن المالك» .
٧. هنا زيادة «الأخر» في «ا» . ٨. اثبتناها بما في «ب» و«ج» .
٩. سقطت من «واما الوكالة» الى هنا من «ج» . ١٠. في «ج» «المال المرهون» .
١١. في «ج» «عوده اليه» . ١٢. في «ج» «منشأ» .
١٣. اثبتناها بما في «ب» بدلاً عن «راوه» في «ا» ورواه في «ج» .
١٤. الظاهر انه اشارة الى الروايتين اللتين وردتا في جواز شراء المرتهن الرهن من صاحبه نقلهما من وسائل الشيعة ج ١٣ كتاب الرهن باب ١٣ حديث ١ و٢ .
- حديث ١ : عن الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الرجل يكون عنده الدين ومعه رهن يشتريه؟ قال : نعم .
- حديث ٢ : ... عن هشام بن سالم عن ابي عبدالله عليه السلام قال : سئل عن الرجل يكون له الدين على الرجل ومعه الرهن يشتري الرهن منه؟ قال : نعم .
١٥. في «ب» و«ج» «المال والنفس» . ١٦. سقطت من «ج» .
١٧. في «ج» «بييع» . ١٨. هكذا في «ب» وفي «ا» «متزعة» وفي «ج» «تتزع» .
١٩. في «ج» «مطاوعة» . ٢٠. اثبتناها بما في «ب» بدلاً عن «له ذالك» «ا» .
٢١. في «ج» «هنا» . ٢٢. في «ج» «على» . ٢٣. في «ب» «له» .

وانفساخ المعاملة بالتلف «قبل القبض»^١ «فان استحقاق البدل انما هو بالخروج عن عهدة الايصال المتعذر بالتلف»^٢ والا «فلو عاد كان العقد»^٣ باقياً على حاله . و«هذا»^٤ هو «السرد»^٥ في كون المبيع قبل القبض من مال «البايع»^٦ فانها مضمونة عليه ولا يخرج عن الضمان الا بالاقباض .

وقد صرح آية الله العلامة نورالله مضجعه الشريف^٧ بانه يخرج بالاقباض عن «الضمان»^٨ و«يصير»^٩ مضموناً على المشتري»^{١٠} .

وليس الضمان في المقامين من قبيل الضمان بالغصب والاتلاف او عقد الضمان بل انما هو ضمان «معاوضي»^{١١} فالمبيع مضمون على المشتري بالمسمى باليد لا قبل القبض وعلى الباع على نحو آخر «وقد بينا»^{١٢} «تفصيل الكلام في المقام»^{١٣} في «كتاب البيع»^{١٤} .

ويظهر هذا المعنى في بيع الكلي فان البدلية لا حقيقة لها حينئذ الا «اشتغال»^{١٥} وبالجملة فبيع العين الموجودة متفرع على السلطتين وهكذا «الحال»^{١٦} في جميع المعاوضات «في الاعيان الخارجية»^{١٧} .

ومما «حققنا»^{١٨} «يظهر»^{١٩} ان ضمان المشتري حق «للبايع»^{٢٠} يمكن اسقاطه بخلاف ضمان الباع فانه حكم للبيع ولولاه لم يكن للبيع اثر «فلا»^{٢١} معنى لاسقاطه .

وبالجملة فالسلطنة على النفس «لا معنى»^{٢٢} لاسقاطها ونقلها وانتقالها وكذلك «الحال»^{٢٣} في توابعها التي لا استقلال لها .

١ . ليست في «ب» .

٢ . من «فان استحقاق البدل» الى هنا غير موجود في «ب» وبدل «انما هو بالخروج» الى هنا في «ج» هكذا : «كما هو بالخروج عن عهدة الضمان والتعذر بالتلف» .

٣ . بدل هذه العبارة في «ج» هكذا : «فلو لا وكان العين» .

٤ . غير موجود في «ج» .

٥ . في «ج» «الوجه» .

٦ . بدل العبارة من «العلامة» الى هنا في «ج» يكون «قده» .

٧ . في «ج» «نصير» .

٨ . ما وجدنا نص العبارة في كتب العلامة ولكنه ورد في قواعد الاحكام هكذا : «حكم القبض انتقال الضمان الى المشتري» راجع المقاصد في شرح القواعد ج ٤ ، ص ٣٩٧ .

٩ . اثبتنا بما في «ب» وفي «١» «معاوض» وفي «ج» «معاوضي» .

١٠ . في «ب» و«ج» «بيناه» بدل «وقد بينا» .

١١ . في «ب» و«ج» «بيناه» بدل «وقد بينا» .

١٢ . راجع : «شرح البيع من شرايع الاسلام» . شيخ محمد هادي الطهراني . المطبوع سنة ١٣٢٠ هـ .

١٣ . ق . من ص ١٢٠ الى ص ١٣٩ .

١٤ . في «ج» «انتقال» .

١٥ . في «ج» «حققناه» .

١٦ . في «ج» «ولا» .

١٧ . ليست في «ج» .

١٨ . في «ج» «يظهر» .

١٩ . ليست في «ب» .

٢٠ . في «ج» «البايع» .

٢١ . ليست في «ج» .

٢٢ . ليست في «ج» .

واما ما يتفرع عليها من الحقوق «المستقلة»^١ على الغير او المال فحكمها يظهر «مما تقدم»^٢ وتوضيح الحال يتوقف على ذكر جملة من الفروع فنقول :
ان الخيار «مثلاً»^٣ هو ملك الازالة والاقرار «و»^٤ هو سلطة على الشخص «في ماله»^٥ لان امر كل من العوضين راجع لصاحبه «فكما»^٦ ان العقد يتوقف على انشاء الطرفين «فكذا»^٧ «الحال»^٨ «في الفك»^٩ «فتنفذ»^{١٠} الاقالة كما ينفذ العقد فاستقلال احد الطرفين بالفسخ سلطة «على»^{١١} الطرف الآخر في ماله ولهذا يصلح للاسقاط والانتقال ما «لم تنضيق»^{١٢} الدائرة «بالتقييد»^{١٣} بالفسخ «بمباشرة»^{١٤} و«ما اشبهه»^{١٥}
واما النقل الى الغير «و»^{١٦} «هو الجعل»^{١٧} له «فمستحيل»^{١٨} فانه ليست حقاً الا «للمشروط له وهو احد المتعاقدين لعدم عود عمدة الفائدة الا اليه فلا يكن حقاً الا»^{١٩} بالنسبة اليه واما جعله للاجنبي فليس بمعنى استحقاقه له «بل»^{٢٠} بمعنى كون الفسخ راجعاً اليه وكذا الاقرار .

واما الاسقاط فلا يرجع الا الى احد الطرفين المجموع له خيار الاجنبى .
والمرجع لتوضيح هذه المقامات هو كتاب ذخائر النبوة^{٢١} المتكفل «لبيان»^{٢٢} حقيقة «الخيار»^{٢٣} واقسامه واحكامه .
واما السلطنة على الرجوع في العدة فان قلنا انها زوجة حقيقة نظراً الى قوله عزوجل^{٢٤} : «وَبِعُولَتِهِنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ»^{٢٥} فلا اشكال في ان سلطنة الزوج على الزوجة ما دامت «الزوجية»^{٢٦} باقية غير قابلة للزوال والأتخلف المعلول عن علته التامة وان لم نقل بكونها زوجة حقيقة^{٢٧} نظراً الى قوله تعالى^{٢٨} «اَحَقُّ»^{٢٩} بردهن»^{٣٠} فالسلطنة

- ١ . اثبتاها بما في «ب» .
- ٢ . في «ب» «مما مر» .
- ٣ . زيادة «و» هنا في «ب» و«ج» .
- ٤ . ليست في «ب» و«ج» .
- ٥ . اثبتاها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «في ماله» .
- ٦ . في «ج» «فكلماً» .
- ٧ . في «ج» «وكذا» .
- ٨ . في «ب» و«ج» «الحل» .
- ٩ . غير موجود في «ب» و«ج» .
- ١٠ . اثبتاها بما في «ب» وفي «ا» «فينفذ» وفي «ج» «فتنفذ» .
- ١١ . اثبتاها بما في «ب» و«ج» عوضاً عن «الى» .
- ١٢ . في «ج» «لم يتنضيق» .
- ١٣ . في «ب» «بالتقييد» .
- ١٤ . في «ب» و«ج» «بمباشرة» .
- ١٥ . في «ج» «شبهه» .
- ١٦ . الظاهر ان هنا يحتاج الى «و» وان لم تكن في جميع النسخ .
- ١٧ . في «ب» «او بجعل» وفي «ج» «والجعل» .
- ١٨ . سقطت من «ب» .
- ١٩ . العبارة من «للمشروط» الى هنا سقطت من «ب» .
- ٢٠ . سقطت من «ا» .
- ٢١ . المراد هو كتابه الشريف المسمى «بذخائر النبوة في احكام الخيار» الذي تم طبعه في شعبان ١٣٢٥ هـ . ق . في ١٨٨ ص بالحروف السريية بهمة آقا ميرزا اسماعيل آقا .
- ٢٢ . في «ب» و«ج» «بيان» .
- ٢٣ . سقطت عن «ج» .
- ٢٤ . ليست في «ب» «بردهن» ومكان «احق بردهن» في «ج» «الخ» .
- ٢٥ . سورة البقرة ، آية : ٢٢٨ .
- ٢٦ . في «ج» «الزوجية» .
- ٢٧ . في «ب» و«ج» «مكان» ان لم نقل» الى هنا تكون كلمة «الا» .
- ٢٨ . في «ب» «عز من قائل» .
- ٢٩ . ليست في «ب» و«ج» .

على الرجوع مرجعه^١ الى السلطنة «على ابطال»^٢ الطلاق وازالته بمعنى أن «مدة»^٣ العدة بمنزلة «ثلاثة»^٤ أيام في خيار الحيوان «نظرة»^٥ للزوج في امر الطلاق. «و» نفس القدرة على الطلاق وكونه بيده ليس حقاً فانه السلطنة على الفك كالعنت فجاوز الرجوع «كاشف»^٦ عن عدم نفوذ الطلاق نفوذاً تاماً. فالزوجية «منشأ» لانتزاع^٧ سلطنة «الزوج»^٨ على «الزوجة»^٩ «و»^{١٠} ودائرة مدار العلقة. والسلطنة على الفك من شئونها كما ان القدرة على الرد ليس الا «من»^{١١} ضعف اثر الطلاق وعدم استقرار امره فشيء منها ليس قابلاً للاسقاط اما الاصل فلا استمرار المعلول باستمرار العلة واما الفرعان فلعدم استقلال الاول منهما بل انما «هو من قبيل حق المطالبة وعدم كون الثاني صفة للشخص ابتداءً وانما»^{١٢} هي متزعة من ضعف سبب «الفرقة»^{١٣} فهو ابقاء للسلطنة الاولى في مرحلة «الثانية لا احداث سلطنة جديدة»^{١٤}.

وبيان ذلك ان الزوجية وان كانت علقة معلولة للعقد القائم بالطرفين والاصل «فيها»^{١٥} الزوجة الا ان الزوج يملك الزوجة في جهة بل هذا اثر كون الزوجة اقوى الركنين و«يعبر»^{١٦} عن هذا النحو من الملك بملك البضع وليس «معناه»^{١٧} ان البضع مملوك بل المعنى ان الزوجة تحت سلطان الزوج من هذه الجهة بل كونها تحته عبارة عن هذا المعنى واليه «اشار»^{١٨} بقوله عليه السلام: «انها خير «مستام»^{١٩} يؤخذ «باغلى الثمن»^{٢٠} وبعض عبارات الطلاق اشارة الى هذا المعنى ايضاً «مثل حبلك على

١. مكان «السلطنة» الى هنا في «ب» و«ج» «المرجع».
٢. في «ج» «بابطال».
٣. في «ج» «هذه».
٤. في «ب» «الثلاثة».
٥. في «ج» «نظرة».
٦. اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «في».
٧. في «ب» «عبارة».
٨. هذه العبارة غير موجود في «ب» و«ج».
٩. في «ب» و«ج» «للزوج».
١٠. ليست في «ب» و«ج».
١١. ليست في «ب» و«ج».
١٢. في «ب» «الفرقة».
١٣. العبارة من «هو» الى هنا سقطت عن «ب».
١٤. العبارة من «الثانية» الى هنا في «ب» هكذا «لا احداث سلطنة جديدة» وفي «ج» «الاحداث للسلطنة جديدة».

١٥. اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «فيها».
١٦. في «ج» «وتعبر».
١٧. في «ب» و«ج» «المعنى».
١٨. في «ج» «الاشارة».
١٩. اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «مستام».
٢٠. في «ج» «باغلى الثمن» وحذفت كلمة «يؤخذ» فيها.
٢١. ما وجدنا رواية بهذا النص في الكتب الروائية اي النص الذي جمع بين المستام واعلى الثمن، بل ورد في بعض الروايات كلمة «مستام» وفي بعضها الآخر «اعلى الثمن» فان في تهذيب الاحكام، ج ٧. كتاب النكاح، باب ٣٩. حديث ١ ص ٤٣٥. ورد هكذا: عن «عبدالله بن سنان قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: الرجل يريد ان يتزوج المرأة فينظر الى شعرها؟ فقال: نعم انما يريد ان يشتريها باغلى الثمن». وهكذا ورد في الفروع من الكافي ج ٥ ص ٣٦٥: باب النظر لمن اراد التزويج، حديث ١، عن محمد بن مسلم.
٢٢. ورد في التهذيب حديث آخر نصه هكذا: «عن علي عليه السلام في رجل ينظر الى محاسن امرأة يريد ان يتزوجها؟ قال: لا بأس انما هو مستام».
- وكلا التعبيرين ورد في الوسائل ج ١٤. كتاب النكاح. باب ٣٦. صفحات ٥٩-٦٠-٦١.

عاتقک^۱ فالزوج يجعل حبيلها على عاتقها ومنه يظهر معنى ملك المنفعة فان «المملوك»^۲ «هو»^۳ العين المستأجرة في جهة يعبر عنها بهذه العبارة والأ فالمنفعة ليست مما «يملك»^۴ ، فالسكنى مثلاً قائمة بالمستأجر وعرض من اعراضه فأنه من مقولة «الابن»^۵ فكيف «يكون»^۶ مملوكه للموَجِر و«ما معنى»^۷ تمليكك للمستأجر؟ وهكذا زوال الشعر عن الرأس الذي يستأجر الشخص ليس مما يملكه المَوَجِر ثم يملكه للمستأجر . وهكذا الحال في جميع المنافع ، فالمنفعة مع قطع النظر عن كونها معدومة ليست مما يملك ولا ربط له غالباً بالموَجِر وهكذا «الحال»^۸ في ملك الرقبة فان العبد يملك في جهة «خاصة»^۹ وليس كساير الاملاك ولهذا يعتق دون غيره فان العبودية حبل في رقبته «فكان»^{۱۰} المملوك هو الرقبة «لا غير»^{۱۱} لانها محل «الحبل»^{۱۲} وما «يتوهم»^{۱۳} من ان الرقبة استعملت في الانسان ناش عن الجهل وعدم التأمل في الاطراف ، الا ترى عدم جواز «قولنا»^{۱۴} «رايت»^{۱۵} رقبة بل عدم صحة اعتق «عنتاً»^{۱۶} وجيداً»^{۱۷} ولا ينظر^{۱۸} الى قوله (ع) «اعتق رقبتي من النار»^{۱۹}.

والحاصل ان الزوجية وان كانت سلطنة على الشخص بل «من»^{۱۹} بعض درجات ملك الرقبة الا انها غير «قابلة»^{۲۰} للاسقاط و«انما»^{۲۱} تزول «بالفسخ والفك»^{۲۲} .
واما السلطنة على الطلاق فهي من شئون السلطنة على الامساك وليست سلطنة مستقلة قابلة «للزوال»^{۲۳} مع بقاء السلطنة الاولى كالسلطنة على المطالبة .
«و»^{۲۴} اما السلطنة على الرجوع فمرجعها الى ابطال «الطلاق»^{۲۵} وابقاء السلطنة الاولى وليس هذا حقاً للزوج على الزوجة وانما هو حكم من احكام الطلاق .
والحاصل ان الاسقاط هو العفو ومورده السلطنة على الغير و«تأثيره»^{۲۶} في الازالة «انما»^{۲۷} «هو»^{۲۸} «فيما»^{۲۹} كان المنشأ «للاتزاع»^{۳۰} «مقتضياً»^{۳۱} وأما اذا كان

- ۱ . سقطت من «مثل» الى هنا عن «ب» و«ج» .
- ۲ . في «ب» و«ج» «هي» .
- ۳ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۴ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۵ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۶ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۷ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۸ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۹ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۰ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۱ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۲ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۳ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۴ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۵ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۶ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۷ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۸ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۱۹ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۰ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۱ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۲ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۳ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۴ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۵ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۶ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۷ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۸ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۲۹ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۳۰ . في «ب» و«ج» «تكون» .
- ۳۱ . في «ب» و«ج» «تكون» .

علة تامة فالتخلف مستحيل «كما في الولايات التي هي من شئون الربوبية فان زوالها مستحيل فكذا ما يترتب عليها»^١.

واما استحقاق مال او «جناية»^٢ او «عمل»^٣ على شخص فليس منشأها مما لا يمكن زواله ولهذا يقبل الاسقاط والعمو.

واما السلطنة على النفس وما يتفرع عليها فلا يمكن اسقاطها فان الشخص لا يستحق على نفسه «شيئاً»^٤ وانما اولوية الشخص بنفسه مقتضى كونه نفسه فهو حكم لهذا الموضوع يدور مداره و«يرجع»^٥ امره الى الشخص نعم له ان يسلط الغير على نفسه باجارة ونحوها «لا»^٦ عزل نفسه عن السلطنة.

واما السلطنة على المال «وشئونها»^٧ فلا يتعقل^٨ الاسقاط فيها ايضاً فان الاستحقاق على المال^٩ لا معنى له فمورد الاسقاط انما هو السلطنة على الغير اذا كان انساناً ان لم يمنع عنه مانع ولم يستلزم تفكيك المعلول عن علة التامة واما النقل والانتقال «فانما»^{١٠} يتحققان فيما اذا اتسعت دائرة السلطان «كملك»^{١١} الاعيان.

اذا عرفت «ما قرأناه عليك»^{١٢} ظهر لك الجواب عن جملة من المسائل.

و«^{١٣} اما السؤال عن الفرق بين الحق والحكم فاجابه ان الحكم بالمعنى الاعم يشمل الحق «ايضاً»^{١٤} فانه حكم وضعي لكن قد يطلق على حكم «الشارع»^{١٥} فيقابل الحق كما ان الماء بحسب الاصل اعم من الثلج والجمد ولكنه ينصرف الى ما لم يخرج بالجمود عما يقتضيه طبعه فيقابلة فالحق عبارة عن السلطنة «الناقصة»^{١٦} على المال او الشخص.

واما سلطنة «الشخص»^{١٧} على نفسه «فليست»^{١٨} ملكاً ولا حقاً فان^{١٩} المملوك «لا بد»^{٢٠} ان يكون مغايراً للمالك نعم يعبر عنه بالملك قال «عز من قائل»^{٢١} حكاية عن موسى عليه السلام «لا املك الا نفسي وآخي»^{٢٢} فان «مناط الملكية»^{٢٣} فيه اقوى فهو «ارفع واجل»^{٢٤} ولهذا فهو اولى بنفسه من «غيره»^{٢٥} فينفذ تصرفاته في نفسه لكن اذا حبسه شخص لم يضمن «منافعه»^{٢٦} الا اذا كان عبداً او اجيراً «لا»^{٢٧} لان منفعة الحر

١. سقطت العبارة من «كما في» الى هنا من «ج».

٢. في «ب» ونسخة البدل من «ا» اجناية» وفي نسخة الاصل من «ا» «خيار» وفي «ج» «حيازة».

٣. في «ج» «حمل».

٤. اثبتناها بما في «ب» و«ج» وكذا نسخة البدل من «ا».

٥. في «ب» «لا يرجع» وفي «ج» «لا مرجع».

٦. في «ج» «فلا يعقل».

٧. سقطت من «وشئونها» الى هنا من «ب».

٨. في «ج» «وانما».

٩. في «ب» و«ج» «ذلك» بدلاً عن «ما قرأناه عليك».

١٠. في «ب» «السازج».

١١. في «ج» «الآخر».

١٢. في «ب» و«ج» «المناط للملكية».

١٣. في «ب» و«ج» «المنافعة».

١٤. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

١٥. في «ج» «غير».

١٦. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

١٧. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

١٨. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

١٩. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

٢٠. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

٢١. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

٢٢. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

٢٣. في «ب» و«ج» «اجل وارفع».

لامالية لها اولان امر منافعه لا يرجع اليه بل لان المملوكية فرع التغاير «فاتضح»^١ ان الحق مطلق السلطنة ويتفرع عليها بحسب «اختلاف متعلقه»^٢ احكام شتى يعبر عنها «ايضاً»^٣ بالملك والسلطنة مع انها «ايضاً»^٤ احكام صرفة كجواز المطالبة «للغريم»^٥ فان استحقاقه لاستيفاء الدين «كاستحقاق»^٦ «اخذ»^٧ العين ومطالبة «الضامن»^٨ لها بايصالها اثر ملك الدين والعين وليس ملكاً وراء ملك «الدين و العين»^٩ وانما هو من شئونه واطواره .

فنقول ان سلطنة المطالبة والاستيفاء حكم للحق لانه حق مغاير لذلك الحق ولهذا لا يمكن اسقاطه وعدم امكان نقله اوضح . وكذا جواز الرجوع في الهبة الجائزة وان جاز التعبير عنه بالسلطنة على «الغير»^{١٠} بل الاستحقاق لكنه ليس الاملك العين الموهوبة بمعنى ان الجدة اى الاحاطة بالمال «استتبع»^{١١} اطواراً من السلطنة «منها السلطنة»^{١٢} على استيلاء الغير^{١٣} وتخصيصه بها ومن المعلوم ان السلطنة على التمليك غير نفس الملكية فالملكية للمتهدب يجعل الواهب فالواهب يبقى على سلطانه على التسليط وان زال عنه الملك فجواز الرجوع ونفوذه ليس بحدوث سلطنة جديدة للواهب بل «انما»^{١٤} هو بقاء لما نشأ من كونه مالكا للمال «فمرجعته»^{١٥} له باقية على بعض الوجوه وهذا معنى قولنا ان جواز الرجوع في «الهبة»^{١٦} حكم لا حق فلا معنى لاسقاطه .

ومن هذا الباب جواز «رجوع»^{١٧} «كل»^{١٨} من المتعاقدين في العقود الاذنيه فان مرجعه الى عدم انقطاع السلطنة عنهما «الشخص»^{١٩} «سلطنته»^{٢٠} «على نفسه»^{٢١} وماله يستتبع غيره في التصرف ويستعمله في حوائجه ومن المستحيل انقطاع هذه السلطنة الا «بحجر»^{٢٢} ونحوه .

١. في «ب» و«ج» «فيصح ان يقال» .
٢. في «ب» و«ج» «الخصوصيات المختلفة» .
٣. ليست في «ب» .
٤. ليست في «ب» و«ج» .
٥. اثبتاها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «للغير» .
٦. في «ب» «كاستحقاقه» .
٧. في «ب» «لاخذ» .
٨. ليست في «ج» . وفي نسخة المتن من «ا» «النظر» وفي «ب» ونسخة البديل من «ا» «الضامن» .
٩. اثبتاها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «العين والدين» في «ا» .
١٠. هكذا في «ب» و«ج» ونسخة البديل من «ا» وفي نسخة الاصل من «ا» «التغيير» .
١١. هكذا في غير نسخة الاصل من «ا» وفيها «استتبع» .
١٢. سقطت عن من «ج» .
١٣. زيادة «عليها» هنا في «ا» .
١٤. ليست في «ب» .
١٥. في «ج» «فمرجعية» .
١٦. في «ج» «المهية» .
١٧. في «ب» «الرجوع» .
١٨. في «ب» «لكل» .
١٩. سقط «الشخص» من «ا» وبقي «فا» .
٢٠. سقطت من «ج» .
٢١. يبدو في النظر أن الصحيح ما اثبتاها وان لم توجد في النسخ فان في «ا» «بمجرد» وفي «ب» و«ج» «بمجرد» .

وأما «النائب»^١ فاستقلاله في نيابته وعدم انعزاله بالعزل تناقض صرف^٢ مستحيل «عقلاً»^٣ فجواز الرجوع في الوكالة ونفوذ العزل ليس حقاً جديداً وسلطنة مغايرة للسلطنة^٤ على النصب «فسلطنته»^٥ على التوكيل «بتسلطه»^٦ على العزل فلا معنى لاسقاط حق العزل او اشتراط عدمه كي يترتب عليه اللزوم فان «هذا»^٧ الشرط لا يؤثر إلا «في»^٨ التكليف واما الوضع فمستحيل ولذا «نقول»^٩ ان السلطنة على «العزل»^{١٠} حكم للوكالة لا حق وهكذا الحال في «رجوع الزوج في العدة الرجعية»^{١١} ورجوع الزوجة الى ما بذلته في الخلع فان شيئاً «منهما»^{١٢} ليس حقاً حادثاً و«سلطنة»^{١٣} جديدة .

اما الاول فلما عرفت من ان عدم «استقرار»^{١٤} الطلاق المستتبع للقدرة على «ازالته»^{١٥} من صفات الطلاق لا انه سلطان جديد فالاستمتاع بمقتضى النكاح والعود لزوال المانع والازالة «لعدم»^{١٦} الاستقرار .

واما الثاني فلانها «سلطنته»^{١٧} على مالها اقتضاء والمانع هو البذل والازالة لعدم الاستقرار .

نعم في بعض الموارد يكون سلطان الرد والارتجاع حقاً كما في الخيار مع ان مرجع الفسخ ايضاً الى ازالة المانع والتملك بالسبب «الأول»، وذلك^{١٨} لان العقد «مقتضى اللزوم»^{١٩} لما عرفت من ان امر المعاوضة راجع الى الطرفين وسلطنة ازالة العقد مرجعها الى السلطنة على احد المتعاقدين فمن هذه الجهة صار الخيار حقاً دون ما يشبهه فالخيار لس حكماً لحق من الحقوق بل انما هو حق جديد وسلطنة حادثه «لم تكن»^{٢٠} قبل العقد ولا معه في الدرجة وان قارنه في بعض موارد بحسب الزمان كخيار المجلس والحيوان .

واما السؤال عن الميزان في الحقوق وقابليتها للاسقاط والنقل «وقابلية بعضها للاسقاط دون النقل وعدم قبول بعضها للاسقاط والنقل»^{٢١} اصلاً فظهر جوابه «ايضاً»^{٢٢} «مما»^{٢٣} حققناه ومحصله ان حق الربويّه وشئونها من سلطنة

- ١ . في «ب» «الثاني» .
- ٢ . زيادة «و» هنا في «ب» .
- ٣ . زيادة «الأولى» هنا في «ج» .
- ٤ . اثبتناها بما في «ج» وفي «ا» سلطنة وفي «ب» «فسلطنة» .
- ٥ . سقطت من «على» الى هنا من «ج» و في «ب» «بتسلط» .
- ٦ . سقطت من «ج» .
- ٧ . في «ج» «هذه» .
- ٨ . في «ب» «الغرم» .
- ٩ . في «ب» و«ج» «قلنا» .
- ١٠ . سقطت من «رجوع» الى هنا من «ج» .
- ١١ . في «ج» «السلطنة» .
- ١٢ . في «ب» و«ج» «استقلال» .
- ١٣ . في «ج» «الازالة» .
- ١٤ . اثبتناها بما في «ب» و «ج» بدلاً عن «بعدم» في «ا» .
- ١٥ . في «ب» «مسلطة» وفي «ج» «سلطنة» .
- ١٦ . سقطت من «الأول» الى هنا من «ج» .
- ١٧ . في «ب» «مقتضى اللزوم» وفي «ج» «مقتضى اللزوم» .
- ١٨ . في «ب» «الم» يكن» .
- ١٩ . سقطت العبارة من «وقابلية» الى هنا من «ب» و«ج» .
- ٢٠ . سقطت من «ج» .
- ٢١ . اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «لما» في «ا» .
- ٢٢ . سقطت من «ج» .
- ٢٣ . سقطت من «ج» .

النبي^۱ والامام «عليهما السلام»^۲ والفقيه و«امنائهم»^۳ لا يمكن اسقاطها بالعمو
«وانما يدور» مدار الربوبية والخلافة»^۴ والسرف فيه امتناع تخلف المعلول عن
«علته» التامة وكذا ساير الولايات وهذا فيما كان «منشأ الانتزاع»^۵ علة تامة واما فيما
كان مقتضياً كالدين وما يشبهه فهو «قابل للاسقاط»^۶ والعمو ومنه استحقاق القصاص
والخيار والشفعة . وتميز الموارد والمصاديق في غاية السهولة لمن له ادنى خبرة بالفقه .
واما السلطنة على المال فان لم يستتبع سلطنة على الشخص فكذلك لان العمو
عن المال وبراء «ذمته»^۷ لا معنى له مع انه لاحقيقة للاسقاط الاذالك لان العمو
«كملك»^۸ الاعيان ملكا تاماً او ناقصاً بنقص السبب واما ان استتبعه كملك المنفعة
واستحقاق الشفعة وارتجاع العين بالخيار فيقبل الاسقاط بهذا الاعتبار .

واما النقل والانتقال ففي كل من السلطنة على الغير والمال «يدور»^۹ مدار ضيق
الدائرة و«سعتها»^{۱۰} على ما مرت «الاشارة اليه»^{۱۱} .

فملك العين «بمراتبه»^{۱۲} وملك المنفعة والانتفاع والدين و«ما بمنزلته»^{۱۳} من
الملك في الذمة والرقة يصلح للنقل والانتقال ما لم يتضيق الدائرة كما اذا «شرط»^{۱۴}
«الانتفاع»^{۱۵} والفسخ بمباشرته وقد نبهناك على ان بعض الحقوق لا يصلح للتفكيك
فمن هذه الجهة «لا يتقل»^{۱۶} بالنقل كالخيار فان كونه لغير رب المال محال وكذا
الشفعة ومنه حقوق الابوة والامومة والزوجية فالقابل للاسقاط والنقل والانتقال هو
الدين وما «هو»^{۱۷} بمنزلته فانها من جهة انها سلطنة على الغير قابل للاسقاط وليس منشأ
انتزاعها علة تامة كالربوبية بل انما هو «مقتضى»^{۱۸} له وكذا «لا ضيق»^{۱۹} فيه من جهة من
الجهات يمنع النقل والانتقال . وملك العين لا تساع «دايرته»^{۲۰} قابل للنقل^{۲۱}
والانتقال ولكنه ليس قابلاً للاسقاط . وحق الخيار لكونه على الغير قابل للاسقاط ولعدم
استقلاله وعدم صلوحه للانفكاك غير قابل للنقل»^{۲۲} الى غير رب المال . واما ما لا

۱. زيادة «ص» علامة التحية هنا في «ا» .
 ۲. ليست التحية في «ا» .
 ۳. اثبتناها بما في «ب» و«ج» بدلاً عن «امثالهم» في «ا» .
 ۴. في «ج» «تدار» .
 ۵. سقطت من «وانما» الى هنا من «ب» .
 ۶. في «ج» «المنشأ للانتزاع» .
 ۷. في «ب» «مورد الاسقاط» .
 ۸. في «ب» «مورد الاسقاط» .
 ۹. في «ج» «الذمة» .
 ۱۰. في «ب» «السعة والانتفاع» . وفي «ج» «الاتساع» .
 ۱۱. في «ب» «براسه» .
 ۱۲. في «ج» «الاتساع» .
 ۱۳. في «ب» «المنزلة» .
 ۱۴. في «ج» «المنزلة» .
 ۱۵. في «ب» «المنزلة» .
 ۱۶. في «ج» «المنزلة» .
 ۱۷. في «ب» «المنزلة» .
 ۱۸. في «ج» «المنزلة» .
 ۱۹. في «ب» «المنزلة» .
 ۲۰. في «ج» «المنزلة» .
 ۲۱. في «ب» «المنزلة» .
 ۲۲. في «ج» «المنزلة» .
۲۳. في «ب» «المنزلة» .
۲۴. في «ج» «المنزلة» .
۲۵. العبارة من «وملك العين» الى هنا غير موجود في نسخة الاصل من «ا» بل انما هي في حاشيته
بعنوان نسخة البدل . ومن «والانتقال ولكنه» الى هنا غير موجود في «ج» .

يصلح لشيء منهما فهو حق الربويّة وشثونها وكذا ولاية الاب والجدّ وولاية «اولى»^١ الارحام والزوج .

«و»^٢ اما عدم السقوط فلانّ المنشأ علّة تامّة واما عدم النقل والانتقال ففي الاصل واضح . واما «في»^٣ الفروع فلعدم الاستقلال .

«فهذا هو الميزان في الآثار ولكن السلطنة التامّة على الغير كالدين وعلى العين لا يقال «لهما»^٤ الحق والامر في ملك الرقبة اوضح من الدين فالحق بحسب الاصطلاح يعتبر فيه الضعف وان شارك القوى في الآثار .^٥ وبما «حققناه»^٦ ظهر الجواب عن المسألة الثالثة ، فانّ السلطنة على الرجوع ليست حقاً وانما هو «حكم للحق»^٧ ومن توابعه على ما بيّناه .

وكذا الجواب عن المسألة الرابعة فانّ سماع الدعوى ليس من الحقوق ولكن وظيفة الحاكم احقاق الحق فمع احتمال كون المدعى محقاً يجب عليه النظر في قوله والتأمل في امره ومن لوازمه احضار المدعى عليه وعرض الدعوى عليه والزامه بالجواب فالمدعى في الحقيقة لا يستحق «الأ»^٨ استيفاء حقه ولهذا فلو كان مبطلاً «لم تجز»^٩ له الدعوى والتعرض للمدعى عليه فاصغاء الحاكم «الى»^{١٠} دعواه انما هو للجهل «بالواقعة»^{١١} والتحفظ على الحقوق الواقعية «فالسلطنة»^{١٢} على الدعوى حكم «الحق»^{١٣} الواقعي لانه حق من الحقوق فعلى تقدير ثبوت الحق لا يمكن اسقاط استحقاق المطالبة^{١٤} وعلى تقدير العدم فلاحق وانما يجب بحسب الظاهر على الحاكم البحث والتفتيش وليس هذا الحكم «الظاهري»^{١٥} حقاً للمدعى «و»^{١٦} قابلاً للاسقاط ولا معنى للصلح على الدعوى ولا وجه «لليمين»^{١٧} من غير اذن الحاكم .

واما اسلام بعض الورثة «قبل تقسيم التركة»^{١٨} فهو كالاسلام قبل الموت وهكذا العتق من غير فرق بين الحربي والذمي والاصلي والمرتد «و»^{١٩} بين أن يكون الوارث ذكراً أو انثى اولاداً أو غيرهم «فيختص»^{٢٠} من اسلم منهم بالميراث «مجملاً»^{٢١} و«لا

١ . اثبتناها مجروراً لا مرفوعاً بما في «ب» و«ج» .

٢ . ليست «في» في «ب» .

٣ . اثبتناها بما في «ب» بدلا عن «لها» في «ا» .

٤ . سقطت العبارة من «فهذا هو الميزان» الى هنا من «ج» .

٥ . سقطت «الأ» من «ج» .

٦ . سقطت «الآ» من «ج» .

٧ . سقطت «الآ» من «ج» .

٨ . سقطت «الآ» من «ج» .

٩ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٠ . سقطت «الآ» من «ج» .

١١ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٢ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٣ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٤ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٥ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٦ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٧ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٨ . سقطت «الآ» من «ج» .

١٩ . سقطت «الآ» من «ج» .

٢٠ . سقطت «الآ» من «ج» .

٢١ . سقطت «الآ» من «ج» .

يشاركه^١ وغيره و«يظهر» هذا الحكم من النصوص^٢.
 واما منجزات المريض «فهى» «إذا»^٣ كانت مجانية او محاباتيّه لم تنفذ الا
 «من»^٤ الثلث كالوصية^٥. بيان ذلك ان تصرفات المريض تقع على وجوه منها الاتّفاع
 بالاتلاف وما «هو»^٦ بمنزلة «كالاكل»^٧ والشرب وبناء «القنطرة»^٨ وتعمير المساجد
 وهذا «لا اشكال»^٩ في جوازه وانه «لا حدّ له»^{١٠} فلا يمنع من «التصرفات»^{١١} في ماله.
 نعم الاضرار بالورثة مكروه اشدّ «انحاء»^{١٢} الكراهة كما يظهر من «بعض»^{١٣}
 الاخبار ومن هذا القبيل اتلاف الغير بتسليطه اياه «عليه»^{١٤}.
 ومنها «تعيين»^{١٥} «المصارف»^{١٦} بعد الموت وهذه هى الوصية ولا اشكال فى
 عدم نفوذها الا «فى»^{١٧} الثلث.
 ومنها «التصرف»^{١٨} «بالمعاوضات والمعاملات»^{١٩} من دون «محاباة»^{٢٠} وهذا
 ايضاً لا اشكال فى نفوذه مطلقاً.

ومنها «التصرف»^{٢١} بالانشاءات المجانية كالعتق والهبة والتصدق بالعين «و»^{٢٢}
 المنفعة وهذا النحو من التصرفات هو محل الاشكال ولا ريب فى ان مقتضى القواعد^{٢٣}
 نفوذه فى تمام المال الا ان الاخبار^{٢٤} دلت على اختصاص الثلث به وعدم نفوذه فى غيره
 كالوصية^{٢٥}. نعم لعمار بن موسى الساباطى روايات^{٢٦} يستدل بها على النفوذ لكنها
 قاصرة من حيث السند لانه وان كان ثقة فى النقل الا ان من عادته النقل بالمعنى وفهمه فى
 غاية الاعوجاج فلا تعارض رواياته ما دلّت على المنع^{٢٧} ويظهر ما ذكرنا^{٢٨} من

١. اثبتناها بما فى «ب» و«ج» بدلاً عن «لا تشاركه».
٢. تهذيب الاحكام، ج ٩، كتاب الميراث، باب ٣٨، احاديث ١٦ و ١٧ و ١٨. ص ٣٦٩ وص ٣٧٠.
٣. فى «ب» «وان» بدلاً عن «إذا».
٤. سقطت «من» من «ج».
٥. زيادة «و» هنا فى «ب».
٦. ليست فى «ب» و«ج».
٧. فى «ج» «فالاكل».
٨. فى «ج» «القنطرة».
٩. سقطت «لا اشكال» من «ج».
١٠. هكذا فى غير نسخة الاصل من «ب» وفيها «لا ضد له».
١١. فى «ج» «التصرف».
١٢. ليست فى «ج».
١٣. ليست فى «ب» و«ج».
١٤. ليست فى «ج».
١٥. اثبتناها بما فى «ب» بدلاً عن «تنفيذ» فى «ب» و«تنفذ» فى «ج».
١٦. فى «ج» «المصارف».
١٧. فى «ب» «من» وفى «ج» «عن».
١٨. فى «ب» و«ج» «التصرفات».
١٩. فى «ب» و«ج» «المعاملات والمعاوضات».
٢٠. فى «ج» «محاباة».
٢١. فى «ب» و«ج» «التصرفات».
٢٢. فى «ب» و«ج» «أو».
٢٣. الظاهر ان المراد بالقواعد هى قاعدة «الناس مسلطون على اموالهم».
٢٤. وسائل الشيعة، ج ١٣، كتاب الوصايا، باب ١١. ص ٣٦٤ فما بعد.
٢٥. نفس المصدر، باب ٨، ص ٣٥٨ فما بعد.
٢٦. وردت هذه الروايات فى تهذيب الاحكام، ج ٩، كتاب الوصايا، باب ١٠. باب الرجوع عن الوصية، ص ١٨٦ فما بعد.
٢٧. تهذيب الاحكام، ج ٩، كتاب الوصايا، باب ١٠. حديث ١١ وهكذا اشرنا اليه فى التعليقة رقم ٤ من الوسائل.
٢٨. فى «ب» «وهذا المعنى مع انه اظهر» وفى «ج» «وهذا المعنى مع انه يظهر».

«تتبع»^١ رواياته فانا شاهدنا منه كثيراً افساد الحديث بفهمه . ويظهر «ذاك»^٢ مما رواه محمد بن مسلم «ايضاً»^٣ قال : قلت للصادق عليه السلام : ان عمار الساباطي «يروى»^٤ عنك «رواية»^٥ . قال : وما هي ؟ قلت : ان السنة فريضة . قال : اين يذهب؟^٦ ليس هكذا حدثته^٧ «الى آخر»^٨ الحديث .^٩ وقال المجلسي «قدس سره»^{١٠} والذي يظهر من اخبار «عمار»^{١١} انه كان ينقل بالمعنى مجتهداً في معناه وكلما «كان»^{١٢} في خبره «فهو من»^{١٣} فهمه الناقص انتهى.^{١٤}

اذا عرفت «هذا»^{١٥} فنقول «بعون الله تعالى»^{١٦} : «روى عمار عن ابي عبد الله عليه السلام : قال : الرجل احق بماله ما دام «فيه»^{١٧} الروح ان^{١٨} اوصى به كله فهو جاز له .^{١٩} «فانظر»^{٢٠} كيف نقل برأيه^{٢١} الفاسد عن الامام عليه السلام ما «تمنع»^{٢٢} العصمة عن صدور مثله عنه فان الوصية لا تنفذ الا في الثلث بالضرورة فلم يتعقل ان الاولوية بالمال لا «دلالة»^{٢٣} لها الا على انه ليس «مهجوراً»^{٢٤} «من»^{٢٥} التصرف فيه وانه ليس لغيره التصرف فيه الا باذنه وتسليطه وهذا مما لا اشكال فيه فلو اراد اتلاف جميع ماله كان له ذلك وانما الاشكال «في»^{٢٦} ان ما «يتركه»^{٢٧} يمكن ان يجعل غير الوارث اولى به بهبة او صدقة او معاملة «مجاوبة»^{٢٨} «أولاً»^{٢٩} ؟ فان مرجع هذه التصرفات الى

١. في «ب» «ان تتبع» .
٢. في «ب» «ووج» «ايضاً» .
٣. ليست في «ب» «وج» .
٤. في المصدر «روى» .
٥. هكذا في المصدر في «ب» «وج» وفي «ا» «روايات» .
٦. في المصدر «روى» .
٧. في المصدر تكرار «اين يذهب» .
٨. زيادة «كلمه» «قلت» هنا في «ب» «وج» .
٩. ليست «الى آخر» في «ب» «وج» .
١٠. والحديث ورد في الفروع من الكافي، ج ٤، باب ما يقبل من صلاة الساهي : وتامه هكذا : انما قلت له : من صلى فأقبل على صلاته لم يحدث نفسه فيها او لم يسه فيها اقبل الله عليه ما اقبل عليها، فربما رفع نصفها او ربعها او ثلثها او خمسها وانما امرنا بالسنة ليكمل بها ما ذهب من المكتوبة .
١١. في «ج» «ره» .
١٢. اثبتناها ما في «ب» «وج» بدلاً عن «عمار» .
١٣. ليست في «ب» «وج» .
١٤. في «ب» «فمن» وفي «ج» «فمن» .
١٥. تمام كلام المجلسي قدس سره في مرآة العقول، ج ١٥ في ذيل حديث السابق هكذا : «... كآن عمارا ظن انه اذا كانت النافلة لتتميم الفريضة ولم يقبل الفريضة الا بها فالنافلة واجبة ولم يفرق بين القبول والاجزاء ولا يخفى على المنتهين ان اكثر اخباره لا يخلو من تشويش لاجل النقل بالمعنى وسوء فهمه» .
١٦. ولا يخفى على القارئ ان المصنف ايضاً نقل كلام المجلسي بالمعنى .
١٧. ليست عبارة الاستعانة في «ج» .
١٨. في «ب» «ذلك» .
١٩. ليست في «ج» .
٢٠. في «ج» «أو» .
٢١. كتاب التهذيب، ج ٩، كتاب الوصايا، باب ١٠ . باب الرجوع في الوصية . حديث ٦ . ص ١٨٧ .
٢٢. في «ج» «انظر» .
٢٣. اثبتناها بما في «ب» «وج» بدلاً عن «يمنع» .
٢٤. في «ج» «ولاية» وهكذا في نسخة الاصل من «ا» .
٢٥. اثبتناها منصوباً وان كانت في النسخ مرفوعاً .
٢٦. سقطت من «ج» .
٢٧. في «ب» «وج» «تركه» .
٢٨. في «ج» «عن» .
٢٩. في «ج» «مهاياة» .

جعل الاولوية «بالمال»^١ لغيره .

وبهذا البيان اتضح قصور «جملة»^٢ من الروايات^٣ «دلالة»^٤ ايضاً .
قال الشيخ الطائفة «نور الله ضريحه»^٥ في التهذيب: «ما تَصَمَّنَ^٦ هذا الخبر
من قوله «ان اوصى به كلم فهو جايز»^٧ وهم من الراوى لان الوصية لا تمضى الا فى
الثلاث^٨ على «ما بينه»^٩ فيما بعد الا «برضاء»^{١٠} الورثة وامضائهم وانما يكون احق
بماله بان يصرفه في «حيوته»^{١١} على ما يؤثره ويختاره» انتهى .^{١٢}
والحاصل ان الممنوع انما هو ارجاع المال الذى تركه بعده الى «غير من جعله
الله تعالى له»^{١٣} «فالممنوع»^{١٤} انما هو حرمان الوارث «من»^{١٥} ارثه وخلافته عن
المورث فيما تركه لا التصرف فى المال والتقليب فيه «بما»^{١٦} شاء .
والحاصل ان الاخبار «المجوزة»^{١٧} «لا تخلو عن قصور»^{١٨} اما من حيث السند
واما من حيث الدلالة»^{١٩} والمسألة معروفة»^{٢٠} بالاشكال ولا تنكشف الا بالبسط فى
المقال والتعرض للاقوال .

والحمد لله الذى^{٢١} الذى هدانا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله والمرجو
منه ان يجعله خالصاً لوجهه الكريم وان يجعله ذخراً ليوم الدين .
«قد فرغت من تحرير هذا الكتاب فى صبيحة يوم الاثنين ٢١ صفر الخير
سنة ١٣٢١ . «العبد محمد»^{٢٢} .

مركز تحقيق التراث والدراسات
مكتبة التراث والدراسات

- ١ . سقطت من «ج» .
- ٢ . فى «ب» و«ج» «جمل» .
- ٣ . الظاهر ان المراد الروايات التى مضمونها احقية صاحب المال بماله قبل موته . كرواية ١ ، ٢ ، ٣ ، ٤ ، ٥ ، ٨ ، و... من التهذيب ، ج ٩ ، من ص ١٨٦-١٨٨ ، باب ١٠ ، باب رجوع فى الوصية ومضمون هذه الاحاديث شبيهة بما نقل المصنف عن التهذيب فى المتن .
- ٤ . فى «ب» «من حيث الدلالة» وفى «ج» «عن الدلالة» .
- ٥ . ليست فى «ج» .
- ٦ . فى المصدر «يتضمن» .
- ٧ . هنا زيادة «له» فى «ا» وفى المصدر غير موجودة .
- ٨ . زيادة «و» هنا فى «ب» وليست هذه الكلمة فى المصدر .
- ٩ . فى المصدر «ما بينه» .
- ١٠ . فى «ب» و«ج» «برضى» وورد فى المصدر كما صحناه .
- ١١ . اثبتناها فى «ب» بدلاً عن «حيواته» فى «ا» .
- ١٢ . تهذيب الاحكام ، ص ١٧٨ ، ابواب الوصية ، باب ١٠ ، ذيل حديث ٦ .
- ١٣ . اثبتناها العبارة من «غير» الى هنا طبقاً لما فى «ب» ونسخة البديل من «ا» وفى نسخة الاصل من «ا» هكذا: «غير من جعل الله تعالى له وجعله خاصاً له» وفى «ج» هكذا: «غير من جعله الله تعالى اولى به خاصاً له واولى بالمال» .
- ١٤ . فى «ج» «والممنوع» .
- ١٥ . فى «ج» عن .
- ١٦ . اشترنا الى هذه الاخبار فى بعض التعليقات السابقة .
- ١٧ . فى «ج» «اما من حيث الدلالة واما من حيث السند» .
- ١٨ . اثبتنا العبارة من «اما من حيث» الى هنا من «ب» ونسخة البديل من «ا» وفى نسخة المتن من «ا» هكذا: «دلالة وسنداً اما دلالة فقد عرفت واما سنداً فمعروفة» .
- ١٩ . هنا زيادة «اولاً وآخر» فى «ب» .
- ٢٠ . اثبتنا العبارة من «قد فرغت» الى هنا من «ب» .
- ٢١ .
- ٢٢ .